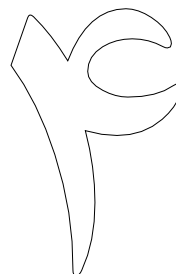


بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها



سید امیر نیاکویی*
حسین بهمنش**

* سید امیر نیاکویی استادیار علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه گیلان می باشد.
niakooe@gmail.com

** حسین بهمنش دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه گیلان می باشد.

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۴/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۵

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۱، صص ۹۷-۱۳۵.

چکیده

با شکل‌گیری بحران سیاسی در سوریه، بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای براساس منافع و علایق خود جهت‌گیری‌های مختلفی را در رابطه با این کشور، که اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خاصی در منطقه خاورمیانه دارد، اتخاذ نموده‌اند. در این میان تلاش پیگیر برخی دولت‌ها برای اعمال فشار و ساقط کردن حکومت اسد، از جلوه‌های بارز تحولات سوریه محسوب می‌شود که بر پیچیدگی اوضاع این کشور افزوده است. این مقاله به دنبال آن است تا با ارائه چهارچوبی نظری، به واکاوی انگیزه‌های مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی که خواهان سقوط نظام حاکم در سوریه هستند، بپردازد. بر این اساس پرسش اصلی مقاله این است که نقش و انگیزه‌های مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی معارض با نظام سوریه چیست؟ البته با توجه به گستردگی بازیگران معارض، تنها به امریکا، عربستان و ترکیه که تاثیرگذارترین بازیگران نیز محسوب می‌شوند، پرداخته شده است. یافته‌های مقاله حاکی از آن است که منافع سه کشور فوق در سوریه، به سطح بالایی از همپوشانی رسیده است؛ امریکا به دنبال تضعیف جبهه مقاومت به نفع رژیم صهیونیستی است، عربستان به دنبال گسترش نقش آفرینی و جلوگیری از نفوذ ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی ایران در منطقه است و در نهایت، ترکیه گسترش نفوذ در خاورمیانه و اعاده گذشته تاریخی خود را دنبال می‌کند. در این میان، جلوگیری از گسترش قلمرو ژئوپولیتیکی ایران، فصل مشترک انگیزه‌های بازیگران فوق می‌باشد.

واژگان کلیدی: سوریه، خاورمیانه، امریکا، ترکیه، عربستان، ژئوپولیتیک، نظم قطبی -

چندقطبی

مقدمه

در تحلیل ناآرامی‌های سوریه دو نگاه و دو سطح تحلیل متفاوت مشاهده می‌شود. عده‌ای از ناظران این ناآرامی‌ها را تنها امتداد جنبش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌دانند. در این نگاه، سوریه همانند سایر کشورهای عربی، گرفتار مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که مردم آن برای رهایی از این مشکلات، دست به اعتراض و مبارزه علیه رژیم زده‌اند. (سراج: ۱۳۹۰) این کارشناسان بر این اعتقادند که معترضین برای دموکراسی فعالیت می‌کنند، خواهان حقوق سیاسی و آزادی هستند و این بزرگ‌ترین دغدغه است؛ شبیه آنچه که در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا رخ می‌دهد. (Khorrami Assl : 2011) براساس این سطح از تحلیل، هم معترضان و هم دولت سوریه می‌دانند که مشکل ایجاد شده خیابانی یک طرفه است. از یک طرف مردم بسیاری خواهان آزادی و حقوق خود هستند و از طرفی دیگر، پلیس سیاست مشت آهنین حکومت را اعمال می‌کند. (Al-Najjar 2011) به عبارتی دیگر مشکل معترضان و نظام سوریه قابل حل شدن نیست مگر اینکه یک طرف کنار رود. از طرف دیگر، عده‌ای از ناظران بین‌المللی بر این اعتقادند که حوادث سوریه بیش از آن که منشاء داخلی داشته باشد، دارای منبعی خارجی است و مشکلات داخلی سوریه عرصه و فرصتی برای بهره‌برداری و رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد کرده است. (Baroud: 2011) بنابراین استدلال، سوریه همچنان قربانی می‌شود، نه تنها در درگیری‌های خشونت‌آمیز با ارتش بلکه با سیاست‌های مختلف بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی. (Baroud: 2011) از این نگاه وضعیت سوریه غم‌انگیز است و ضرورت مداخله در سوریه براساس تمایل واقعی برای کمک به مردم وجود ندارد؛ بلکه مردم توسط عوامل بیرونی

مسلح شده و سپس کشته می‌شوند. (Sepahpour, Ulrich : 2011) در این راستا، رسانه‌های غربی به مانند یک گروه کر، به کارگردانی امریکا عمل کرده و مخالفان در سوریه را جنبش اعتراضی مسالمت‌آمیز علیه دولت بشار اسد می‌نامند. (Chossudovsky: 2011) به نظر نگارنده برای ارائه تحلیلی درست از ریشه‌ها و پیامدهای تحولات سوریه، هم سطح داخلی و هم سطح خارجی را باید در نظر گرفت. با این حال، با گذشت زمان به نظر می‌رسد که چگونگی صورت بندی عوامل خارجی نقش موثر و تعیین کننده‌تری بر آینده سیاسی این کشور داشته باشد. بر این اساس، این مقاله نیز تمرکز خود را بر ابعاد بین‌المللی تحولات سوریه به ویژه نقش و منافع بازیگران معارض با نظام سیاسی این کشور، متمرکز می‌کند. در این راستا، پرسش اصلی مقاله این است که نقش و انگیزه‌های مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی معارض با نظام سوریه چیست؟ البته با توجه به گستردگی بازیگران معارض، دامنه پژوهش تنها به امریکا، عربستان و ترکیه که تاثیرگذارترین بازیگران محسوب می‌شوند، پرداخته است. فرضیه مقاله حاکی آن است که منافع سه کشور فوق در سوریه، به سطح بالایی از همپوشانی رسیده است؛ در واقع امریکا به دنبال تضعیف جبهه مقاومت به نفع رژیم صهیونیستی است، عربستان سعودی به دنبال گسترش نقش‌آفرینی و جلوگیری از نفوذ ژئوپولیتیک و ایدئولوژیکی ایران در منطقه است و در نهایت ترکیه، گسترش نفوذ در منطقه خاورمیانه و اعاده گذشته تاریخی خود را دنبال می‌کند. در این میان، جلوگیری از گسترش قلمرو ژئوپولیتیک ایران، فصل مشترک انگیزه‌های بازیگران فوق را شکل می‌دهد.

۱. چهارچوب نظری: نظم جهانی در قرن بیست و یکم

ژئوپولیتیک از جمله اصطلاحات رایج در مباحث سیاسی است که کاربرد فراوان دارد، اما معانی و تعاریف متنوعی را در بر می‌گیرد. در ژئوپولیتیک که معنای لغوی آن سیاست زمین است، نقش عوامل محیط جغرافیایی در سیاست ملل بررسی می‌شود. (حافظنیا، ۱۳۹۰: ۲۸) به عبارتی باید گفت که ژئوپولیتیک از شاخه‌های علم جغرافیای سیاسی است. در یک تعریف جامع از ژئوپولیتیک گفته می‌شود: ژئوپولیتیک عبارتست از علم مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و

کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۳۷). بنابراین تعریف، ژئوپولیتیک اموری نظیر ساختار و کارکرد قدرت، نزاع، همگرایی و واگرایی، حوزه نفوذ، رقابت، تصمیم‌گیری، بحران، کنترل سلطه و نفوذ، صلح و همکاری، منابع و محیط زیست، فضا، منافع ملی، قدرت ملی، امنیت و ثبات ملی، وحدت ملی، روابط فضایی، توسعه و رفاه، محلی‌گرایی و جهان‌گرایی و نظایر آن که به طور عمده مفاهیمی کلی و پایدار هستند را در برمی‌گیرد. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۳۹) در این میان یکی از مباحث پر اهمیت در عرصه مطالعات ژئوپولیتیک، مباحث مرتبط با ژئوپولیتیک در عصر پس از فروپاشی شوروی است. اندیشمندان، جهان بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را «دوره گذار ژئوپولیتیک^۱ جهان می‌دانند. این دوره در مقابل ژئوپولیتیک ایدئولوژیک دوره جنگ سرد قرار می‌گیرد که روش‌ها و اهداف مشخصی را برای دو قطب رقم می‌زد؛ اما از ویژگی‌های بارز دوره جدید، چند بعدی بودن و تنوع اهداف است. در دوره جنگ سرد، رویدادها و حوادث جهان با نظام دو قطبی کنترل می‌شد، در حالی که با فروپاشی نظام مزبور و فقدان نظام جدید، جهان در شرایط بحران و اغتشاش قرار گرفت. قدرت‌های درجه یک و دو جهان به فکر حفظ سلطه خود بر جهان با قلمروهای ژئوپولیتیک خود و بازداشتن رقبا بودند. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۵۰) به اندیشه‌های ژئوپولیتیک دوره گذار «ژئوپولیتیک پسانوگرا» گفته می‌شود. این اندیشه‌ها ماهیتی چند بعدی دارند و هریک بر موضوعی تکیه می‌کنند و سعی دارند با تاکید بر آن به تبیین حوادث سیاسی جهان پردازند.

از جمله نظریه‌های دوره پسانوگرایی ژئوپولیتیک، نظریه «نظم تک قطبی - چندقطبی» ساموئل هانتینگتون است. ساموئل هانتینگتون، رئیس آکادمی مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای دانشگاه هاروارد، در سال ۱۹۹۹ و در مقاله‌ای تحت عنوان «ابرقدرت یکه و تنها، بعد جدید قدرت» می‌گوید: «سیاست‌های جهانی همیشه پیرامون قدرت و یا در مبارزه برای قدرت شکل می‌گیرد و امروز روابط بین‌الملل در حال تغییر است، ساختار جهانی قدرت در جنگ سرد، اساساً دو قطبی بود، اما

1. Geopolitical Transition

ساختار در حال ظهور بسیار متفاوت است» (Huntington; 1999) ساموئل هانتینگتون بعد از بررسی انواع نظم‌های قابل تصور در جهان، نظم کنونی یعنی دوره گذار ژئوپولیتیک را نظم تک قطبی - چندقطبی می‌داند. وی در مورد سیستم تک قطبی و چندقطبی می‌گوید: «سیستم تک قطبی یعنی یک ابرقدرت با قدرت قابل توجهی به همراه بسیاری از قدرت‌های جزئی باشد. طبق این سیستم، ابرقدرت به طور موثری می‌تواند مسائل مهم بین‌المللی را به تنهایی حل و فصل کند و هیچ ترکیبی از کشورهای دیگر، قدرت جلوگیری این کار را ندارند؛ اما در یک سیستم چندقطبی، قدرت‌های عمده از قدرت قابل مقایسه‌ای برخوردارند که همکاری و رقابت با یکدیگر الگوها را شکل می‌دهد» (Huntington: 1999) هانتینگتون وضع کنونی قدرت در جهان را هیچ کدام از دو نوع تک قطبی و چندقطبی نمی‌داند. برطبق سیستم تک قطبی - چندقطبی مورد نظر هانتینگتون، امریکا تنها کشوری است که در کلیه زمینه‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، فنی، فرهنگی و ایدئولوژیک، از برتری نسبت به سایر کشورها برخوردار است و در عمل قادر است منافع خود را در همه جهان گسترش دهد. در سطح دوم این سیستم قدرت‌های عمده منطقه‌ای قرار دارند که در منطقه خود برجسته هستند ولی نمی‌توانند همانند امریکا منافع خود را در سرتاسر جهان گسترش دهند. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۵۴ و ۵۵) هانتینگتون تعدادی از قدرت‌های منطقه‌ای را نام می‌برد که عبارتند از: «مجموعه آلمان و فرانسه در اروپا، روسیه در اروپا و آسیا، چین و به صورت بالقوه ژاپن در شرق آسیا، هند در جنوب آسیا، ایران در جنوب غرب آسیا، برزیل در امریکای لاتین، آفریقای جنوبی و نیجریه در آفریقا». در رتبه سوم جهانی یا سطح دوم منطقه‌ای قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای قرار دارند که منافع آنها معمولاً با منافع قدرت‌های درجه اول منطقه‌ای در تضاد و اصطکاک قرار می‌گیرد. وی این کشورها را اینگونه نام می‌برد: «انگلیس در رابطه با مجموعه آلمان و فرانسه در اروپا، اوکراین در رابطه با روسیه، ژاپن در رابطه با چین، کره جنوبی در رابطه با ژاپن، پاکستان در رابطه با هند، عربستان سعودی در رابطه با ایران و آرژانتین در رابطه با برزیل». از نظر هانتینگتون، در سیستم تک قطبی - چندقطبی، برخلاف سیستم‌های دیگر هیچ کدام از قدرت‌ها خشنود نبوده و سود نمی‌برند. بنابراین، رفتار دو سطح قدرت نه تنها بر همکاری

مبتنی نیست بلکه شدیداً رقابت‌آمیز است. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۵۵) بنابراین سیستم، امریکا به عنوان ابرقدرت به طور آشکار سیستم تک قطبی را ترجیح می‌دهد تا بتواند در آن قدرت مسلط جهانی باشد و معمولاً به گونه‌ای عمل می‌کند تا وانمود کند در جهان چنین سیستمی عملاً وجود دارد. در نقطه مقابل، قدرت‌های مهم منطقه‌ای سیستم چندقطبی را ترجیح می‌دهند تا بتوانند در لوای آن منافع فردی خود را بدون اینکه در معرض فشارهای ابرقدرت امریکا قرار گیرند، دنبال نمایند. آنان سیستم تک قطبی به رهبری امریکا را برای خود تهدید تلقی می‌کنند. بنابراین، رقابت قدرت بین دو سطح سیستم وجود دارد. تلاش‌های ابرقدرت امریکا برای تاسیس سیستم تک قطبی، واکنش جدی قدرت‌های عمده و تلاش آنها برای استقرار سیستم چندقطبی در جهان را در پی دارد. در عمل قدرت‌های عمده منطقه‌ای خود را برای پیشبرد منافع منطقه‌ای و خاص محق می‌دانند؛ منافعی که با امریکا در تضاد قرار می‌گیرد. (همان)

نگارنده در ادامه سعی دارد با استفاده از این نظریه ژئوپولیتیک، به بررسی سیاست خارجی بازیگران تاثیرگذار در سوریه بپردازد. روش به این صورت است که ابتدا انتظارات منطقی از هریک از بازیگران مبتنی بر نظریه تک قطبی - چندقطبی مطرح شده و بعد از ارائه انتظارات، شواهد و اسنادی از نحوه عملکرد این بازیگران ارائه می‌شود تا مشخص شود چه میزان انتظارات مبتنی بر مدل نظری صادق است و کاستی‌ها را چگونه می‌توان تحلیل نمود. پیش از آن که به ارائه انتظارات بر اساس مدل هانتینگتون بپردازیم، بهتر است وضعیت ژئوپولیتیکی سوریه را دقیق‌تر بررسی نماییم.

سوریه از جمله کشورهایی است که تقابل و کنش سه عامل جغرافیا، قدرت و سیاست، موجب شکل‌گیری نوعی رقابت بین‌المللی برای تاثیرگذاری و مدیریت حوادث داخلی این کشور شده است. سوریه قسمتی از سرزمین بزرگ شام است که با کشورهای لبنان، قبرس، فلسطین اشغالی، اردن، عراق و ترکیه هم‌مرز است. سوریه سال‌ها با دولت بعث عراق داری رقابت ایدئولوژیک و سیاسی در منطقه بوده است؛ با ترکیه بر سر موضوع کردها و همچنین عوامل جغرافیایی مناقشه داشته است و از جمهوری اسلامی ایران در جنگ هشت ساله علیه عراق حمایت نموده

است. مهم‌ترین عارضه ژئوپلیتیک این کشور نیز این است که در جوارمرزهای فلسطین اشغالی، یعنی قلب خاورمیانه و کانون معادلات چندمجهولی این منطقه واقع شده است. سوریه اصطلاحاً در محور مقاومت قرار دارد؛ این بدان معنی است که از گروه‌های جهادی فلسطین، مخصوصاً حماس و جهاداسلامی فلسطین و همچنین حزب‌الله لبنان، در برابر اسرائیل حمایت مادی و معنوی می‌نماید. با شروع اعتراضات از مارس ۲۰۱۰ در سوریه، اکثر بازیگران مهم منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تکلیف خود را در قبال آن می‌دانستند: امریکا، اسرائیل، اتحادیه اروپا، ترکیه، شورای همکاری خلیج فارس مخصوصاً عربستان و قطر، حمایت و رضایت خود را از معترضان اعلام نمودند و تا تاریخ نگارش این مقاله نیز به تلاش خود در جهت نفوذ و مدیریت اعتراضات افزوده‌اند. از طرف دیگر ایران، حماس، حزب‌الله و دولت لبنان، عراق، روسیه و چین به حمایت از دولت بشار اسد و ثبات حکومت وی می‌پردازند. به چه دلیل این تعداد بازیگر چشم خود را به سوریه دوخته‌اند؟ نگارنده بر این اعتقاد است که با استفاده از نظریه‌های ژئوپلیتیک، می‌توان دلیل علاقه‌مندی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را به سوریه تبیین نمود. بر این اساس، قصد بر این است که انگیزه‌های بازیگرانی چون امریکا، ترکیه و عربستان، در راستای تاثیرگذاری در حوادث سوریه ۲۰۱۱، با استفاده از الگوی نظم تک قطبی - چندقطبی هانتینگتون، توضیح داده شود و سعی می‌شود با رویکردی توصیفی و تحلیلی به موضوع پرداخته شود.

۲. امریکا

ساموئل هانتینگتون معتقد است امریکا تنها در مدت کوتاهی بعد از نظام دوقطبی توانسته است به صورت کامل در نظام تک قطبی ابرقدرتی کند و شاخص بارز آن جنگ ۱۹۹۱ با عراق بود که تقریباً هیچ کشوری به مخالفت با اقدام تک قطب دست نزد؛ اما بعد از آن، با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم، جهان به سمت نظم چندبعدی تک قطبی - چندقطبی پیش رفته است که به نظر وی در قرن بیست و یکم، تبدیل به نظمی چندقطبی خواهد شد. وی می‌گوید تک قطب یعنی امریکا ترجیح می‌دهد تک قطب بماند و اعمالی انجام می‌دهد تا نشان دهد چنین سیستمی

در جهان واقعاً وجود دارد.

واقع گرایان ساختاری در مورد ایستایی و میرایی سیستم تک قطبی دو نظر ارائه می‌دهند؛ نواقح گرایانی چون کنت والتز معتقدند که نظام تک قطبی ذاتاً به سمت موازنه پیش می‌رود و نظام چندقطبی نیز هم‌اکنون قریب‌الوقوع است. (هنسن، تافت، ویول، ۱۳۹۰: ۲۲) بنابراین نظر، ابرقدرت بودن در ذات خود فرسایش‌آور است زیرا سایر دولت‌ها تلاش می‌کنند قدرت زیاد این ابرقدرت را کاهش داده و موازنه نمایند و این کار را از طریق ائتلاف‌ها و بالا بردن توانایی‌های خود میسر می‌سازند. به عبارتی دیگر، در سیستم توزیع قدرت تک قطبی، سایر دولت‌ها اساساً تک قطب را تهدید کننده و زیان‌آور می‌دانند و این به نوع کنش تک قطب مربوط نمی‌شود. عده‌ای دیگر از واقع گرایان ساختاری، اینکه شکل‌گیری نظام چندقطبی پیامد اجتناب ناپذیر نظام توزیع قدرت تک قطبی است را قبول ندارند. هنسن می‌گوید: «نظام تک قطبی اساساً قدرتمند است، اگرچه ضرورتاً با دوام نیست». (همان) آنان سه دلیل را ارائه می‌دهند: اول اینکه قدرت ممکن است یک ائتلاف را در مقابل برانگیزد اما تنها در صورتی که قدرت بزرگ مورد نظر قادر باشد تا قدرت خود را در قلمرو سایر دولت‌ها اعمال کند؛ به این صورت که به شکل موثقی تهدید به تجاوز نماید. توضیح اینکه امریکا در مکانی دور از محل منازعه و چالش‌های کروی یعنی اوراسیا و اطراف آن قرار دارد. بنابراین، برای دولت‌های این منطقه غیرتهدیدگر است و دولت‌های این منطقه‌اند که تهدیدی علیه یکدیگر هستند، بنابراین ائتلافی علیه امریکا یعنی تک قطب شکل نخواهد گرفت. دومین دلیل اینکه از نظر ولفورت، نظام تک قطبی براساس تعریف، واقعاً موازنه را ناممکن می‌سازد. (همان: ۲۳) براین اساس، به دلیل قدرت بالای تک قطب و توزیع شدید نامتقارن قدرت، موازنه در برابر تک قطب بسیار پرهزینه و کشنده است و همین عامل بازدارنده خواهد بود. دلیل سوم این است که تک قطب ممکن است از طریق نشان دادن مقاصد غیرتهدیدآمیز و خیرخواهانه‌اش به سایر دولت‌ها، دوران تک قطبی را به میزان قابل توجهی طولانی نماید. (همان: ۲۴) اتفاقات روی داده در ابتدای قرن بیست و یکم نشان می‌دهد که تک قطب یعنی امریکا هر سه معیار طولانی کردن تک قطبی خود و یا عدم موازنه در برابر آن را نقض کرده است.

امریکا با حمله به افغانستان و عراق و تهدیدات مداوم ایران به صورت مشخص، هم ماهیت تهدیدگری خود را نشان داده و هم در منطقه اوراسیا و خاورمیانه، حضور عینی و نظامی پیدا کرد. علاوه بر این، همواره قلمروهای ژئوپلیتیکی قدرت‌های منطقه‌ای مانند روسیه را مورد چالش قرار داده است. از طرفی دیگر، با کاهش توان اقتصادی آمریکا در ابتدای قرن بیست و یکم، غیرممکن بودن موازنه و به چالش کشیدن تک قطب مورد تردید قرار می‌گیرد و به نظر نمی‌آید موازنه علیه تک قطب آمریکا کشنده و نابود کننده باشد.

نظریه هانتینگتون قابلیت نسبی بالایی برای تبیین رفتار آمریکا دارد. همانگونه که وی گفته است، آمریکا اعمالی انجام می‌دهد تا نشان دهد سیستم تک قطبی در عمل وجود دارد. عملیات‌های نظامی آمریکا علیه افغانستان و عراق و تهدید جدی علیه ایران، سوریه، کره شمالی و گسترش اقدامات فرادستانه و یکجانبه در ابتدای قرن بیست و یکم را می‌توان در چهارچوب این سیاست تبیین نمود. از طرف دیگر، نشانه‌های کنار نهادن سیاست تک‌روی و روی‌آوری به تقسیم وظایف در میان سیاست‌های آمریکا، به خصوص بعد از روی کار آمدن اوباما مشهود است. به تعبیری دیگر، تمایل برای رسیدگی به مشکلات جهان در شیوه‌ای قابل قبول‌تر و سازنده‌تر نیز وجود دارد. اوباما مانند کلینتون به دیپلماسی مشترک و چندجانبه‌گرایی در برابر یک جانبه‌گرایی بوش تکیه دارد و بدین طریق، از هزینه‌های اقدام یک‌جانبه جلوگیری می‌شود. (Falk: 2011) هانتینگتون پیش‌بینی نموده بود که در یک جهان تک قطبی - چندقطبی، تنها ابرقدرت مسلط در جهان، خود به خود به تهدیدی علیه سایر قدرت‌های عمده تبدیل می‌شود. قدرت‌های عمده منطقه‌ای، یکی پس از دیگری این موضوع را مشخص ساخته‌اند که خواهان پرسه زدن آمریکا در مناطقی که این قدرت‌ها در آن مناطق از منافع غالب برخوردارند، نیستند. برای مثال ایران، با حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس به شدت مخالف است. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۴۵) هانتینگتون در ادامه راهکاری برای آمریکا ارائه می‌دهد که در واقع دور زدن قدرت‌های اول منطقه‌ای است؛ وی می‌گوید: «کشور ابرقدرت و قدرت‌های دست دوم منطقه‌ای، در مقایسه با قدرت‌های عمده منطقه‌ای، معمولاً دارای منافع همسویی هستند و لذا برای پیوستن به قدرت منطقه‌ای علیه ابرقدرت، انگیزه قوی ندارند.

(حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۴۶) بنابراین، امریکا باید با قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای، روابط خود را بهبود بخشیده و با آنها ائتلاف استراتژیک در برابر قدرت‌های منطقه‌ای برقرار نماید. به نظر می‌آید امریکا بعد از روی کار آمدن اوباما به سمت گزینه اخیر می‌رود که شاخص بارز آن را می‌توانیم در جنگ ناتو علیه لیبی مشاهده نماییم. مداخله ناتو در لیبی، یک نمونه از چندجانبه‌گرایی جدید بود. (Falk: 2011) در این ائتلاف، اکثر بار مسئولیت‌های نظامی و هزینه‌های مادی و معنوی، برعهده همپیمانان اروپایی امریکا بود. ظاهراً امریکا دیگر علاقه‌ای ندارد که تمام بار مسئولیت مبارزه با دشمنان لیبرال دموکراسی و رقبای جهان غرب را به تنهایی تقبل نماید و بر این اساس، آنچه مورد نیاز است و به سختی به ارمغان می‌آید، این است که امید (رسیدن به اهداف) با پشتیبانی (کمک متحدان) به وجود می‌آید. (همان) اگر به ماجرای اخیر سوریه توجه کنیم، مشاهده می‌شود که با گذشت زمان، ترکیه و عربستان، حتی بیش از امریکا و اسرائیل، در جهت مخالفت با بشار اسد و در صف اول معارضان حکومت سوریه قرار گرفته‌اند. چگونه می‌توان این موضوع را تبیین نمود؟ آیا نظریه هانتینگتون مبنی بر تقسیم وظایف استراتژیک با قدرت‌های درجه دو منطقه‌ای، در برابر قدرت‌های عمده منطقه‌ای، در مورد سوریه صدق می‌کند؟ پاسخ به این سئوالات منوط به جواب دادن به این سؤال است که امریکا در خاورمیانه چه می‌خواهد؟ به طور کلی، اهداف راهبردی امریکا در خاورمیانه این موارد را در برمی‌گیرد: ۱- تضمین جریان انرژی منطقه به سوی غرب؛ ۲- پیشبرد فرایند به اصطلاح صلح خاورمیانه؛ ۳- تامین و تضمین منافع اسرائیل؛ ۴- ستیز با اسلام سیاسی، با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی؛ ۵- مقابله و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع امریکا؛ ۶- گسترش فرهنگ امریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، ایجاد بازار آزاد و سکولاریسم در منطقه (جوادی فتح، ۱۳۸۴: ۲۷-۲۶). سؤال بعدی این است: سوریه چه نقشی می‌تواند در رسیدن اهداف راهبردی امریکا در منطقه داشته باشد؟ انتظارات علمی ما از رفتار امریکا در قبال سوریه چیست؟

گزینه یک اهداف راهبردی می‌گوید که امریکا در صدد تضمین جریان انرژی خاورمیانه به سمت غرب است. با نگاهی گذرا به میزان انرژی‌های فسیلی سوریه و منابع دیگران، می‌توان گفت که این کشور در برابر کشورهایی مانند عراق و



عربستان حرف چندانی برای گفتن ندارد. عربستان به عنوان متحد استراتژیک امریکا در منطقه، تامین نفت غرب را تضمین می‌کند. بنابراین، سوریه آنچنان کشور ثروتمندی نیست که برای دستیابی به ذخایر هیدروکربنی آن، مانند عراق، اقدامات همه جانبه و فراگیر و یا نظامی انجام دهد.

دومین گزینه پیشبرد فرایند صلح خاورمیانه است. موضوع اسرائیل و تعهد امریکا مبنی بر تضمین حیات و امنیت آن، بعد از جنگ جهانی دوم همواره موجب چالش، تعارض، جنگ و رقابت میان بازیگران درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است و ایفای نقش بازیگران جهانی را مزید علت شده است. اسرائیل در قلب خاورمیانه قرار گرفته است، سرزمینی را اشغال نموده که قبله اول مسلمین و زادگاه اغلب پیامبران بوده و مقدس محسوب می‌شود و از زمان‌های دور محل تنش و رویارویی مسلمانان و مسیحیان بوده است. حضور رژیم صهیونیستی در مرکز خاورمیانه و اشغال بیت‌المقدس، موجب بروز بحران ژئوپولیتیکی در این منطقه شده است. اسرائیل به کمک غرب، مخصوصاً امریکا، بعد از جنگ دوم جهانی وزن ژئوپولیتیکی^۱ خود را به منظور تحت‌الشعاع قرار دادن کشورهای مسلمان منطقه و نامتقارن شدن قدرت‌ها بالا برده است. در همین راستا سوریه به همراه سایر کشورهای مسلمان عربی، دو جنگ جدی با اسرائیل داشته‌اند. در ۱۵ مه ۱۹۶۷، روابط سوریه و رژیم صهیونیستی بحرانی شد و در ۵ ژوئن، حمله اسرائیل به مصر و سپس اردن آغاز شد. در ۹ ژوئن، پس از آنکه ارتش‌های مصر و اردن شکست خوردند، حمله زمینی در جبهه جولان آغاز شد. با سقوط شهر قنیطره، ۱۲۶۰ کیلومتر از جولان اشغال شد. در این نبرد، با اشغال کامل صحرای سینا از خاک مصر، نوار غزه، کرانه غربی رود اردن و بلندی‌های جولان، ۶۸۰۰۰ کیلومتر از خاک کشورهای همسایه اسرائیل اشغال شد. (موسوی، ۱۳۸۸: ۸-۹) جنگ ۱۹۶۷، منجر به گسترش منابع آبی اسرائیل از طریق بلندی‌های جولان شد و برای دهه‌ها این موضوع، یعنی بازگشت جولان به سوریه مانع عمده برای مذاکرات صلح بوده است (Sepahpour-Ulrich: 2011). در ۶ اکتبر ۱۹۷۳، سوریه و مصر، حمله غافلگیرانه خویش را علیه اسرائیل



آغاز کردند. در روزهای اول نبرد، در حالی که نیروهای اسرائیلی مشغول نبرد در صحرای سینا بودند، ارتش سوریه ۶۸۴ کیلومتر از خاک جولان را آزاد کرد، ولی پس از تثبیت نیروهای اسرائیلی در حاشیه غربی کانال سوئز، ضدحمله اسرائیل در جبهه جولان آغاز شد و همانطور که با عبور از کانال سوئز در کیلومتر ۱۰۱ قاهره مستقر شدند، در جبهه جولان نیز تمام مناطق دوباره اشغال و در جنوب شهر دمشق، پیشروی‌های جدیدی انجام دادند (موسوی، ۱۳۸۸: ۹) در پس این جنگ و در دوم مه ۱۹۷۴ بود که طرفین توافق به متارکه جنگ نمودند. (August 7, 2011: Baroud) در منازعه اعراب و اسرائیل، پنج موضوع اصلی وجود دارد که عبارتند از: بیت‌المقدس، مرزها، امور مربوط به شهرک‌ها، آوارگان فلسطینی و منابع آبی مشترک که به جز بیت‌المقدس، دیگر موضوعات، موارد اصلی منازعه سوریه و اسرائیل هستند. ثمره این موضوعات، اشغال و ناامنی است. (موسوی، ۱۳۸۸: ۲) از سال ۱۹۷۳ تاکنون، امریکا توانسته است کشورهای عربی به غیر از سوریه را به صلح، حل اختلافات، رسمیت شناختن اسرائیل و تعمیق روابط ترغیب نماید و آنان را به موضع انفعال بکشانند. سوریه ۲۱۸۰ کیلومتر مربع از خاک خود را که در ۳۰ کیلومتری دمشق است، در اشغال اسرائیل می‌بیند، سرزمینی که ۶۰ درصد آب اسرائیل و همچنین امنیت این رژیم را تامین می‌کند؛ کما اینکه تل‌آویو عمق استراتژیک نداشته و جولان به دلیل بلند بودن، این عمق را تامین می‌کند. دولت سوریه تلاش می‌کند خاک کشورش را با استفاده از دیگر اهرم‌های قدرت آزاد کند. حمایت از مبارزین فلسطینی، در کنار ایدئولوژی قوم‌گرایی عربی حزب بعث حاکم در سوریه، حضور در لبنان و حمایت از مبارزات ضداسرائیلی و تلاش برای حفظ جبهه پایداری، هرکدام بخشی از این تلاش‌ها است. (همان: ۳) به عبارتی دیگر، نزدیک به چهاردهه دخالت سوریه در مناقشه جولان در حد نظری باقی مانده است و این مسئله از طریق گروه‌های کوچک‌تر فلسطینی و لبنانی ادامه یافته است. (Baroud: 2011) در سال ۲۰۰۰، با شکست دیدار اسد و کلیتون در ژنو، مذاکرات صلح سوریه و اسرائیل ناکام ماند. بار دیگر از بهار سال ۲۰۰۸، مذاکرات رسمی به صورت غیرمستقیم در ترکیه آغاز شد. از ۱۹ مه تا ۲۳ دسامبر ۲۰۰۸، شش دور از این مذاکرات انجام شد و پس از مدتی توقف، با آغاز حمله اسرائیل به غزه، به

صورت یکطرفه توسط دمشق قطع گردید (موسوی، ۱۳۸۸: ۱) با مواردی که ذکر شد، مشخص می‌شود که سوریه چه نقشی را می‌تواند در مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل بازی کند. به عبارتی می‌توان گفت که سوریه تاثیرگذارترین کشور عرب ضدصهیونیست است. بنابراین، با کشاندن این کشور به پای میز مذاکره و توافق با اسرائیل، تا حد زیادی مشکلات امنیتی و موجودیتی این کشور مرتفع خواهد شد. در مورد گزینه دوم اهداف راهبردی امریکا، باید گفت که سوریه می‌تواند در روند صلح خاورمیانه نقش بارزی را داشته باشد و انتظار ما این است که امریکا در جهت متقاعد کردن و حل مسئله جولان، به سوریه فشار زیادی را وارد آورد.

گزینه سوم از اهداف راهبردی امریکا، تامین و تضمین منافع و امنیت اسرائیل است. تضمین موجودیت، منافع و امنیت اسرائیل، همواره از اهداف برنامه‌های غیرقابل تغییر امریکا از ابتدای پیدایش این رژیم بوده است. دلایل این رابطه ویژه و استثنایی، پژوهش مبسوطی را می‌طلبد، اما واقعیت آن را همگان صحنه گذارده و تایید می‌نمایند. حتی با روی کار آمدن اوباما و شعار "تغییر" وی نیز شاهد تغییری در این قضیه نبودیم. در مورد مسائل مهم سیاست خارجی ایالات متحده، هیچ چیز اساسی طی سه سال گذشته بهبود نیافته است؛ ایالات متحده همچنان بدون قید و شرط، حتی در موارد بغرنج رنج‌های فلسطین و ترمز اسرائیل از قوانین بین‌المللی، پشت سر اسرائیل بوده است. (Falk: 2011) اسرائیل و تامین بقا و امنیت آن از جمله کدهای ژئوپولیتیک^۱ جهانی امریکا محسوب می‌شود. کد ژئوپولیتیک عبارتست از دستور کار عملیاتی سیاست خارجی یک کشور که در ماورای مرزهای خود، مکان‌های جغرافیایی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۴۴) بر این اساس، امریکا باید به نفع اسرائیل در منطقه توازن ژئوپولیتیک^۲ ایجاد نماید. توازن ژئوپولیتیک به معنای برابری نسبی وزن ژئوپولیتیک و عناصر قدرت یک واحد سیاسی - فضایی، با رقبای آن است. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۱۹) در همین راستا پروژه‌های ائتلاف سازی به نفع اسرائیل و امنیت آن، از جمله استراتژی‌های امریکا در چند دهه گذشته بوده است. سوریه در جایگاه ژئوپولیتیک خاصی قرار دارد که به

1. Geopolitical Code

2. Geopolitical Balance

همراه ایدئولوژی سرسختانه رهبران آن، امنیت اسرائیل را به مخاطره می‌اندازد. این کشور به تعبیری در چهارراه خطرناک ژئوپولیتیکی قرار گرفته است؛ سوریه با اردن، اسرائیل، لبنان، ترکیه و عراق هم مرز است، در دره فرات گسترش یافته و در تقاطع آبراه بزرگ و خط لوله خط منطقه است و دارای همکاری‌های گسترده نظامی با روسیه می‌باشد. روسیه در بندر طرطوس سوریه و کنار دریای مدیترانه پایگاه پیشرفته نظامی ایجاد نموده که به منزله سنگر خاورمیانه‌ای آن کشور است. دمشق متحد مهم ایران و دشمن آشتی ناپذیر اسرائیل و متضاد آن است. (Chossudovsky: 2011) سوریه در میان ایران و گروه‌های جهادی فلسطینی و لبنانی قرار گرفته است. این کشور نه تنها خود از این گروه‌ها حمایت می‌کند، بلکه قلمرو و مرز ژئوپولیتیکی ایران، یعنی دشمن اسرائیل را به کناره مرزهای این رژیم رسانده است. از طرفی دیگر، باید توجه داشت که رژیم اسد به دلیل اتخاذ مواضع مبارزه جویانه و سرسختانه در قبال اسرائیل و حمایت از جریان‌های مقاومت در فلسطین و لبنان، تا حدودی از حمایت ملی گرایانه نیز بهره می‌برد. (AKI: 2011) با حمایت‌های ایران و سوریه بود که اسرائیل شکست ناپذیر جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، دو بار از دو گروه جهادی در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ شکست سنگینی خورد. با نابود کردن این پل ژئوپولیتیکی و از میان برداشتن رابط میان ایران و صف اول مقاومت، هدف اول امریکا به عنوان تضمین کننده امنیت اسرائیل، بدیهی خواهد بود. با شروع حوادث منطقه، فرصت مناسبی برای این سیاست به وجود آمده است. به دیگر سخن، حوادث سوریه مانور امریکا برای از بین بردن محور ایران، سوریه و حزب الله به عنوان شالوده قدرت ایران در منطقه است (Abdo: 2011) و هنگامی که دوستان اسرائیل در واشنگتن به این نتیجه رسیدند که راه ایران از سوریه می‌گذرد و پاشنه آشیل حزب الله نیز هست، روز شمار سقوط بشار اسد شروع شد. (Cathail : 2011) بنابراین، در اجرای گزینه سوم از اهداف راهبردی امریکا در خاورمیانه، سوریه نقش مهمی دارد و با تحت فشار قرار دادن آن، می‌توان به نفع اسرائیل امتیازات فراوانی گرفت.

چهارمین هدف از اهداف راهبردی امریکا، ستیز با اسلام سیاسی، با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی است. درست است که سوریه در محور مقاومت در

کنار جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، اما نظام سیاسی و ایدئولوژی رهبران این کشور، سنخیتی با اسلام سیاسی ندارد و صاحب نظران، این کشور را سکولارترین کشور عرب منطقه می‌دانند. از طرفی دیگر، طی زمامداری خاندان اسد در سوریه، هیچ‌گونه عملیات تروریستی علیه اهداف امریکا از این کشور سازماندهی نشده است و یا افرادی به صورت مشخص تبعه سوریه نبوده‌اند که به بهانه آنها به این کشور فشار آورده و یا حمله نظامی مانند افغانستان انجام دهد. بنابراین، احتمال فشار به سوریه جهت تضعیف مستقیم اسلام سیاسی، منتفی است. البته از جهتی دیگر، با وجود پیوندهای میان ایران و سوریه، تضعیف سوریه می‌تواند در راستای تحت فشار قراردادن ایران که منادی اسلام سیاسی در منطقه است، مورد توجه امریکا قرار گیرد.

گزینه بعدی از اهداف امریکا در خاورمیانه، مقابله و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع امریکا به نظر می‌رسد. این گزینه می‌تواند سایر اهداف را تحت پوشش خود قرار دهد. جمهوری اسلامی ایران، شاخص‌ترین و سرسخت‌ترین دشمن امریکا و اسرائیل در منطقه و جهان است؛ این کشور امنیت جریان انرژی خاورمیانه را به سمت غرب، به چالش می‌کشد، فرایند صلح خاورمیانه را مورد خدشه قرار داده، اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و موجودیت آن را زیر سؤال می‌برد و به گروه‌های جهادی کمک‌های معنوی و مادی می‌نماید، حکومتی اسلامی و مردم سالار تشکیل داده است و لیبرال دموکراسی امریکایی را در جهان مورد چالش قرار می‌دهد، منادی و ترویج دهنده اسلام سیاسی در جهان اسلام است، ارزش‌های امریکایی را زیر سؤال برده و منادی ارزش‌های اسلامی متضاد با آن است، همچنین به سطح بالایی از دانش دست پیدا کرده است. به طور کلی باید گفت این ایران است که محور مقاومت علیه اسرائیل و اهداف امریکا در منطقه خاورمیانه را مدیریت و پشتیبانی می‌نماید. از نظر امریکا، جمهوری اسلامی ایران نظم ژئوپولیتیکی^۱ منطقه و جهان را به هم ریخته است. بنابراین امریکا با تضعیف و یا نابودسازی این منبع تولید چالش، می‌تواند به تمامی اهداف راهبردی

دیگر خود در منطقه دست یابد. در این راستا باید توجه داشت که راهبردهای "همه چیز بدون ایران" و "همه چیز علیه ایران" راهبردهای مسلط سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در دوره‌های کلیتون و بوش بود که هم‌اکنون نیز در دوره اوباما به شکل دیگری دنبال می‌شود. در واقع، یکی از مهم‌ترین محورهای سیاست خارجی اوباما در منطقه کاهش نفوذ ایران در سوریه و تضعیف جبهه مقاومت و همچنین ایجاد اجماع بین‌المللی علیه ایران است. فشارهای آمریکا برای خارج کردن ایران از روندهای جهانی تصمیم‌گیری درباره سوریه که اخیراً در عدم دعوت از ایران در نشست ژنو نمود داشته است را می‌توان از این منظر ارزیابی نمود.

به نظر می‌رسد پیشنهادی که هانتینگتون داده توسط امریکایی‌ها در دست اقدام است. تک قطب برای به چالش کشیدن قدرت عمده منطقه‌ای، باید با قدرت‌های دوم منطقه‌ای اتحاد استراتژیک برقرار کند و بدین طریق، موازنه‌ای کم هزینه به نفع خود و اسرائیل در منطقه خاورمیانه ایجاد نماید. در یک دهه گذشته و تا قبل از آغاز خیزش‌های گسترده مردمی و تحولات اخیر جهان عرب، دو ائتلاف مهم در خاورمیانه قابل شناسایی بودند: اول، ائتلاف یا محور موسوم به محور اعتدال عربی که از کشورهای محافظه کار عربی متحد غرب در منطقه تشکیل می‌شد و بازیگران اصلی آن شامل کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با محوریت عربستان سعودی، مصر و اردن بودند. ائتلاف دوم، محور مقاومت متشکل از کشورهای جمهوری اسلامی ایران و سوریه و گروه‌های مقاومت حماس و حزب الله بودند. این ائتلاف برخلاف ائتلاف نخست که همکاری و همراهی با غرب و اسرائیل را به عنوان محور اصلی سیاست خارجی دنبال می‌کرد، مخالف سیاست‌ها و حضور آمریکا و اسرائیل در سطح منطقه بوده است. (اسدی: ۱۳۹۰) بنابراین استدلال، هر دو ائتلاف سعی داشتند که کشورهای بیشتری را به محور خود وارد نموده و طرف مقابل را در موضع ضعف قرار دهند. اما با وقوع حوادث و تحولات مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا، تغییراتی در این ائتلاف‌ها به وجود آمده است. حاکمان مصر و تونس که در جرگه ائتلاف به اصطلاح اعتدال و همپیمان آمریکا بودند، سقوط نمودند. مصر بازیگری مهم و کلیدی در محور اعتدال عربی بود که همکاری‌ها و روابط ویژه‌ای با آمریکا و اسرائیل داشت و در اعمال فشار بر

گروه‌های مقاومت، نقش قابل توجهی داشت. با کنار رفتن رژیم مبارک در مصر و دگرگونی شرایط سیاسی، این کشور در حال بازتعریف نقش منطقه‌ای خود است و این دیدگاه وجود دارد که مصر با رویکردهای جدید سیاست خارجی، از محور اعتدال عربی خارج شده و دیگر نمی‌توان آن را به‌عنوان بازیگری در قالب این ائتلاف محسوب کرد. (اسدی: ۱۳۹۰) بنابراین در معادلات منطقه‌ای، توزیع قدرت به نفع ائتلاف مقاومت شده است. کما اینکه ویژگی‌های جامعه شناختی خیزش‌های مردمی و حرکات آنها در قبال اسرائیل نیز موید آینده پر فراز و نشیب رفتار این کشورها با اسرائیل است و به جرأت می‌توان گفت که سیاست خارجی کشوری مانند مصر نیز دیگر مانند گذشته نخواهد بود. با این اوصاف، بدیهی است که بازیگران حاضر در ائتلاف مقابل، دست به تدابیری زده و معادله را به سمت تساوی و در آینده برد، تغییر دهند.

در سال ۲۰۰۳، طبق طبقه‌بندی پنتاگون، سوریه به‌عنوان دولتی سرکش و پشتیبان تروریسم معرفی شد و جنگ با سوریه به‌عنوان بخشی از جنگ گسترده با ایران مورد ارزیابی قرار گرفت (Chossudovsky: 2011) و ایران، عراق و سوریه در اولویت تغییر رژیم برای قرن جدید امریکایی قرار گرفتند. (Bolton: 2011) به تعبیری دیگر، سوریه گروگان امریکا برای فشار به ایران است. این کشور همپیمان استراتژیک ایران در برابر گروه کشورهای عربی به رهبری عربستان و همچنین اسرائیل است. برای ایران، سوریه خط مقدم دفاع در برابر ایالات متحده و اسرائیل است. (Abdo: 2011) امریکا در طول سالین سعی نموده است عربستان را در برابر ایران قرار داده و تجهیز نماید تا موازنه‌ای منطقه‌ای ایجاد کند؛ اما به نظر می‌رسد عربستان به تنهایی، توانایی این موازنه را ندارد. لذا ترکیه در عرصه خاورمیانه و سوریه ورود پیدا می‌کند و این موضوعی است که معادلات را پیچیده‌تر می‌سازد که در قسمت بعدی بدان پرداخته می‌شود. از توضیحات هدف پنجم راهبردی امریکا می‌توان نتیجه گرفت که واشنگتن باید برای پیشبرد مذاکرات صلح و همچنین امنیت اسرائیل، باید این کشور را از ایران جدا سازد (Brookings: 2009) و در این راستا با خارج نمودن سوریه از همپیمانی با ایران، نه تنها به محور مقاومت و پشتیبان آن یعنی ایران ضربه وارد می‌شود، بلکه دشمن دیرین امریکا یعنی جمهوری اسلامی

ایران نیز تضعیف می‌شود. بنابراین هجمه به سوریه طی حوادث اخیر، از جانب امریکا منطقی به نظر می‌رسد.

ششمین و آخرین هدف راهبردی امریکا در منطقه خاورمیانه، گسترش فرهنگ امریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، ایجاد بازار آزاد و سکولاریسم در منطقه است؛ مشخص است که سوریه حرف چندانی برای گفتن در این زمینه و ایستادن در برابر فرهنگ امریکایی ندارد. البته از جهتی دیگر، تلاش برای جایگزین نمودن سکولارهای دیگری به جای بشار اسد که وجه آرمانی و ایدئولوژیکی او را نداشته باشند، می‌تواند در این راستا قرار گیرد.

تا این قسمت، دلایل همراهی امریکا با مخالفان بشار اسد مطرح شد. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا امریکا مایل است حکومت بشار اسد را سرنگون سازد و یا اینکه او را تحت فشار قرار داده و در جهت اهداف گفته شده امتیازگیری نماید؟ اسرائیل در همسایگی سوریه قرار دارد، بلندی‌های جولان سوریه را در اشغال خود دارد و سوریه را دشمن خود می‌داند؛ اما بعد از خیزش‌های مردمی، با چالش‌های جدیدی روبه‌رو شده است که از خطر نظام بشار اسد بسیار بیشتر است. مردم در مصر، سفارت اسرائیل را اشغال نمودند و علیه موجودیت آن تظاهرات به راه انداختند. خطوط گازی که از مصر به اسرائیل کشیده شده است، هرروز مورد تهدید و بمب گذاری قرار می‌گیرد. دولت مصر اعلام کرده گذرگاه رفح که تنها راه خشکی به غزه است را باز نماید و گفته است که در سیاست خود با اسرائیل تجدیدنظر می‌کند. دولت حماس و محمودعباس توافقات و قراردادهایی را با هم امضا نموده‌اند و در زمینه‌هایی به اشتراک نظر رسیده‌اند. منافع اسرائیل در کشورهای دیگر نیز مورد چالش قرار گرفته و امنیت آن مورد تهدید جدی قرار گرفته است. به موجب سیاست مهار مخالفان اسرائیل، سوریه به عنوان سرپرست مقاومت عرب مورد هجمه قرار می‌گیرد در حالی که مرزهایش با اسرائیل، یعنی جولان اشغال شده، همچنان آرام است. (Baroud: 2011) مرزهای اسرائیل با سوریه از بی‌خطرترین مرزهای اسرائیل بوده است و این ثبات برای اسرائیل مفید و در طول سالیان آرامش خاطر به بار آورده است؛ اما معلوم نیست که با فروپاشی دولت بشار اسد، چه نظامی بر روی کار خواهد آمد و امنیت این مرزها را چه کسی تامین خواهد کرد.

دولت بشار اسد و همچنین پدرش حافظ اسد، اخوان المسلمین و گروه‌های سلفی و تندرو وهابی را در طول سالیان کنترل و محدود نموده است. با از هم پاشیدن این کنترل، به نظر می‌رسد سوریه دچار نوعی هرج و مرج، بی‌ثباتی، جنگ قومی و مذهبی شود. بنابراین، محیط برای گروه‌های تندرو و افراطی متمایل به القاعده فراهم می‌شود؛ اگرچه رهبران اسرائیلی از وجود جریان‌های دموکراسی‌خواه و گروه‌های حقوق بشری فعال در سوریه مطلع هستند، اما آنها از قدرت‌یابی اخوان المسلمین سوریه نیز در هراسند. (Rabinovich: 2011) از طرفی دیگر اتخاذ یک مدل مداخله سخت خارجی، عواقب وحشتناکی را برای مردم سوریه و کل منطقه به ارمغان می‌آورد. وابستگی رو به رشد مخالفان به نیروهای خارجی، موجب بن‌بست در سوریه و شعله‌ور شدن آتش فرقه‌گرایی و جنگ داخلی می‌شود که در این صورت، این حوادث از حوادث لبنان و لیبی نیز خطرناک‌تر خواهد شد. (Baroud: 2011) نکته دیگر تهدیدی است که سوریه متوجه منافع آمریکا به خصوص اسرائیل، در صورت حمله نظامی آمریکا نموده است. بشار اسد در گفت‌وگو با نشریه بریتانیایی تلگراف گفت: «سوریه قطب منطقه است؛ خط گسل است و اگر با آن بازی کنید، موجب زلزله خواهد شد. آیا می‌خواهید شاهد افغانستانی دیگر باشید؟ یا ده‌ها افغانستان دیگر؟ و اگر (غرب) به دنبال طرح تجزیه سوریه است، این به این معنی است که قصد دارد کل منطقه را تجزیه کند». (مردمسالاری: ۱۳۹۰) دبیرکل حزب الله لبنان نیز می‌گوید: «تحولات منفی یا مثبت در سوریه بر همه کشورهای منطقه تاثیرگذار خواهد بود». (العالم: ۱۳۹۰) در این راستا باید توجه داشت که برخی محققان بر این باورند که امریکایی‌ها همچنان نظریه هرج و مرج خلاق که در دوره بوش مطرح بود را دنبال می‌کنند. براساس این نظریه، این خاورمیانه با این مرزهای سیاسی، نتیجه پیروزی بریتانیای کبیر و فرانسه در دوران‌های گذشته است، ولی پس از فروپاشی شوروی، آمریکا پیروز شده است و از این رو حق این کشور است که مهندسی جدیدی را در خاورمیانه انجام دهد. این مهندسی جدید با توجه به منافع اسرائیل، تجزیه منطقه به مینی کشورها یا کشورهای کوچک، براساس تقسیمات فرقه‌ای است. (مهتدی: ۱۳۹۰) بر این اساس، می‌توان تحولات عراق، سودان و همچنین احتمال تجزیه کشورهایی چون یمن، لیبی و سوریه را مورد توجه قرار داد.

البته باید توجه داشت که بروز ناآرامی‌های گسترده و عدم توانایی غرب برای مدیریت تحولات، و در نتیجه بروز چالش‌های امنیتی برای رژیم صهیونیستی، دنبال نمودن چنین راهبردهایی را در عمل با چالش مواجه ساخته است و این همان دغدغه‌ای است که ترمزی برای اقدامات نهایی، سخت و نظامی امریکا در جهت از میان برداشتن دولت بشار اسد شده است. به عبارتی دیگر، هرگونه مداخله نظامی تحت لوای ناتو علیه سوریه منجر به بی‌ثباتی کل منطقه می‌شود و به طور بالقوه قابلیت تشدید بحران در بیش از یک منطقه ژئوپولیتیکی و جغرافیایی از شرق مدیترانه تا مرزهای افغانستان، پاکستان، تاجیکستان و چین را دارد. (Chossudovsky: 2011) بر این اساس، از بی‌ثباتی سوریه ممکن است دو حالت به وجود آید. یک حالت این‌که یک رژیم کاملاً مردمی و اسلامی ایجاد شود و این برای اسرائیل در درازمدت بسیار خطرناک است. حالت دوم این‌که یک هرج و مرج و جنگ داخلی رخ دهد، که باز خطری برای رژیم صهیونیستی خواهد بود؛ چون این هرج و مرج به مناطق دیگر منتقل خواهد شد و در چنین شرایطی، فضا برای مانور جریان‌های مقاومت‌های لبنانی و فلسطینی منطقه بیشتر می‌شود که باز هم برای منافع اسرائیل خطرناک است. (صادق‌الحسینی: ۱۳۹۰) موید این تحلیل اخباری منتشر شده است مبنی بر این که مسئولان بلندپایه قطری اخیراً در سفر محرمانه به اسرائیل، از آنان خواسته‌اند تا لابی اسرائیل در کنگره امریکا را متقاعد کنند که ملاحظات خود درباره دخالت بین‌المللی در سوریه را بردارند. (جوان آنلاین: ۱۳۹۰) بنابراین، تا زمانی که خیال امریکا از بابت امنیت اسرائیل و توانایی مدیریت تحولات راحت نشود، دست به اقدام نهایی نظامی و سرنگونی بی‌محابای بشار اسد نخواهد زد.

۳. عربستان سعودی

بنابر نظریه هانتینگتون، تاثیر متقابل دو عنصر قدرت و فرهنگ است که الگوهای مربوط به اتحاد و ائتلاف را در آینده میان حکومت‌ها رقم خواهد زد. براین اساس، از لحاظ قدرت، امریکا و قدرت‌های دست دوم منطقه‌ای منافع مشترکی در محدود ساختن سلطه کشورهای عمده در منطقه مربوطه دارند. (حافظ‌نیا: ۱۳۹۰؛ ۲۴۶) در ساختار روابط ژئوپولیتیکی و همچنین بنابر نظر هانتینگتون، عربستان سعودی قدرت

درجه سه با الگوی رابطه یک سویه زیرسلطه و نفوذپذیر است. با شروع خیزش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا، متحدین و همپیمانان عربستان سعودی که دارای ویژگی‌های مشترک بسیاری بودند، یکی پس از دیگری سرنگون شده و یا دچار بحران شدند. حسنی مبارک در مصر، زین‌العابدین بن‌علی در تونس که بعد از سقوط به عربستان گریخت و همچنین بحران و درگیری در بحرین و اردن از این دسته است. در این میان تنها معمر قذافی دارای اختلافاتی با حکام عربستان بوده است. سایه سنگین این اتفاقات بر عربستان سعودی نیز افتاده است، اما دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی فعلاً آن را کنترل نموده‌اند. مقامات عربستان خوب می‌دانند که کنترل درون تنها کارساز نیست و نمی‌توان ایستاد و نظاره کرد که چگونه همپیمانان سقوط می‌کنند و دامنه آن نیز به کشور خود سرایت می‌کند. لذا بعد از سقوط حسنی مبارک در مصر که دچار نوعی شوک شده بودند، به خود آمده و سیاست خود را بازتعریف نمودند. سؤال این است: «عربستان سعودی از مخالفت با حکومت سوریه چه چیز را دنبال می‌کند و چه نقشه‌ای برای اسد کشیده است؟» ایران و عربستان نه متحدان طبیعی هستند و نه دشمنان طبیعی، اما به عنوان دو تولیدکننده عمده نفت و مدافعان اسلام شیعی و سنی، رقبای طبیعی محسوب می‌شوند. تا قبل از انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، رقابت این دو توسط ایالات متحده کنترل می‌شد و هردو از متحدان استراتژیک امریکا محسوب می‌شدند، اما بعد از اینکه شاه سرنگون شد، عربستان سعودی به عنوان متحد ایالات متحده باقی ماند و ایران به دشمن آن کشور تبدیل شد. پس از آن، استراتژی جدید امریکا بر مبنای رقابت این دو و در اتحاد با عربستان تعریف شد. (M.Milani:2011) عربستان سعودی متحد سنتی و ژئوپولیتیکی امریکا در منطقه است و از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به عنوان موازنه‌کننده و مانعی برای جلوگیری از تأثیرات منطقه‌ای و نفوذ ایران، ایفای نقش نموده است. این کشور خود را وزنه‌ای در جهان اسلام می‌داند و وجود خانه کعبه نیز مزید علت شده است. حکام عربستان از طرفی بقاء خویش و حضور مقتدرانه در منطقه را در اتحاد قوی با امریکا می‌دانند و از طرف دیگر، خود را رهبر جهان اهل تسنن معرفی می‌نمایند که وظیفه دارد در مقابل ایران شیعی، مقاومت و از نفوذ آن جلوگیری نماید. پس از شروع جنگ تحمیلی رژیم صدام حسین علیه ایران، عربستان سعودی جانب عراق را گرفت. در سال ۱۹۸۱،



کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، پیمان استراتژیکی موسوم به «شورای همکاری خلیج فارس» را تشکیل دادند که هدف از تأسیس آن ایجاد توازن منطقه ای در خلیج فارس و مقابله با ایران بود. با شدت گرفتن جنگ ایران و عراق و آغاز حملات دو طرف علیه کشتی‌های نفتکش در خلیج فارس، چند تانکر حامل نفت عربستان نیز آسیب دیدند. در ژوئن سال ۱۹۸۴، نیروهای نظامی ایرانی و سعودی، نخستین برخورد عمده خود را تجربه کردند که در آن دو فروند جنگنده اف ۱۵ سعودی، دو فروند جنگنده بمبافکن اف ۴ ایرانی را که ادعا شده بود قصد حمله به کشتی‌های حامل نفت عربستان را داشتند، سرنگون کردند. (ندیمی: ۱۳۹۰) اما شاید شدیدترین برخورد میان دو کشور در ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۷، (۹ مرداد ۱۳۶۶) و آنگاه رخ داد که نیروهای امنیتی و پلیس ضدشورش سعودی، تظاهرات برائت از مشرکین حجاج ایرانی در مکه را به خاک و خون کشید و موجب مرگ ۲۷۵ ایرانی و مجروح شدن ۳۰۳ تن دیگر شدند. این واقعه با حمله تظاهرکنندگان خشمگین ایرانی به سفارت عربستان در تهران پاسخ گرفت که آن نیز منجر به مرگ یک دیپلمات سعودی، تخریب سفارت و قطع روابط دو کشور شد. (همان: ۱۳۹۰) اگرچه سیاست تنش‌زدایی با سعودی‌ها در دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی، به صورت جدی دنبال شد، اما همچنان مناسبات این دو کشور در منطقه به صورت رقابت‌آمیز ادامه یافته است. به طور کلی، عربستان برای خود قلمرو ژئوپولیتیک تعریف نموده است و منافع خود را در اتحاد با تک قطب، برای رقابت با قدرت عمده منطقه‌ای یعنی ایران می‌بیند، تا بتواند او را موازنه کند و قدرتش را به چالش بکشد و این به نفع هر دو طرف یعنی تک قطب و قدرت درجه دو منطقه‌ای است. سوریه از همپیمانان ایران است و در طول جنگ تحمیلی نیز در برابر جهان عرب قرار گرفته و کمک‌هایی به ایران نمود. این کشور در محور مقاومت علیه اسرائیل که از ایران، لبنان و گروه‌های جهادی حماس و حزب‌الله تشکیل یافته است، قرار دارد. در صورتی که عربستان منافع خود را در عدم حمایت از حماس در جنگ ۲۲ روزه علیه اسرائیل و همچنین جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان علیه اسرائیل و گاهی مخالفت و در تعارض با آنها دیده است و این ردپا را می‌توان در مناطق مختلف و در مواجهه با ایران جست‌وجو نمود. دو کشور با آغاز حمله نظامی ایالات متحده به عراق و سرنگونی صدام حسین از قدرت در سال ۲۰۰۳، بین‌النهرین را عرصه جدیدی برای رقابت و

زور آزمایی خود یافتند. عربستان سعودی و ایران، هرکدام جناح‌های هوادار خود را در عراق، یعنی اعراب سنی در مرکز و شمال غرب و شیعیان در جنوب و جنوب شرقی این کشور، مورد پشتیبانی قرار دادند. به تعبیری دیگر، کنترل کشور شیعی عراق از مدار ریاض به تهران منتقل شد که این اتفاق در واقع هدیه ناخواسته استراتژیک برای ایران محسوب می‌شود. (M. Milani: 2011) صحنه مهم دیگر رویارویی نیابتی ریاض و تهران، کشور کوچک ولی حساس لبنان بود. در سال‌های اخیر و پس از ترور رفیق حریری، دو بازیگر اصلی رقیب در صحنه سیاست لبنان یعنی جنبش مقاومت حزب‌الله و جناح چهارده مارس، هرکدام مورد حمایت ایران و عربستان قرار داشتند. عربستان قتل رفیق حریری را از چشم سوریه دید، قتل رفیق حریری نخست وزیر سابق لبنان، در فوریه ۲۰۰۵ و جنگ میان حزب‌الله و اسرائیل که در ژوئیه ۲۰۰۶ رخ داد، موجب منزوی شدن سوریه در جهان عرب شد. اعراب به‌ویژه اعراب خلیج فارس، از قتل رفیق حریری که از دوستان عربستان سعودی بود، بسیار خشمگین شدند و حزب‌الله را به عنوان بازوی قدرت ایران دانستند. (Chairman: 2008) در قضیه لبنان، محور عربستان مخالف این بودند که مقاومت اسلامی حزب‌الله قوت بگیرد، ولو این‌که در مقابل اسرائیل باشد. لذا شیخی از ائمه جمعه عربستان در خطبه نماز جمعه گفت حرام است که کسی برای پیروزی حزب‌الله دعا کند. عربستان نه تنها کمک مالی و تسلیحاتی به حزب‌الله نکرد بلکه از حمایت سیاسی نیز دریغ ورزید و در لبنان شکست و در ابقای سعد حریری نیز شکست خوردند. (ولایتی: ۱۳۹۰)

عربستان سعودی در عراق، لبنان و فلسطین قافیه را به ایران باخته است. درگیری‌های سال گذشته مسلحانه ارتش علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور یمن با جنبش شیعی مذهب «الحوثی» در جنوب شبه جزیره عربستان نیز موجب شد که حکومت ریاض نیروهای نظامی خود را برای کمک به ارتش یمن به این کشور گسیل کرده و دست به بمباران هوایی مواضع و دهکده‌های حوثیان زند. رژیم صالح و مقام‌های ریاض، جمهوری اسلامی را به پشتیبانی از چریک‌های شیعه حوثی متهم کردند. عربستان اکنون نیز در یمن و بحرین به شدت منافع خود را در مواجهه با ایران در خطر می‌بیند. (ندیمی: ۱۳۹۰) عربستان سعودی از بهار عرب وحشتزده است، کما اینکه می‌بیند بحرین با اکثریتی شیعه و اقلیت حاکم سنی، در همسایگی‌اش گرفتار شده



است. (M. Milani: 2011) از دیدگاه ریاض، هرگونه قدرت گرفتن شیعیان در بحرین، به افزایش نفوذ ایران خواهد انجامید و تهدیدی بزرگ برای امنیت عربستان سعودی محسوب می‌شود. رژیم آل خلیفه در منامه روابط گسترده‌ای با عربستان دارد و از نظر امنیتی و اقتصادی، کاملاً متکی به کمک‌های همسایه بزرگ جنوبی خود است. سرنگونی حکومت آل خلیفه در بحرین، می‌تواند برای شیعیان عربستان نیز الهام‌بخش باشد و بدین سبب سعودی‌ها در کمک به سرکوب اعتراضات بحرین، از خود تردید نشان ندادند. یکی از مقام‌های ارشد سعودی پس از اعزام چهارم مارس نیروهای پلیس ضدشورش این کشور به بحرین، اظهار کرد: «جنگ سرد با ایران یک واقعیت است، این کشور در حال گسترش نفوذ خود است، بی‌ثباتی حاکم بر چند ماه گذشته موجب شد تا ما دیگر نتوانیم گوشه‌ای آسوده بنشینیم و تنها نظاره‌گر وقایع باشیم». (ندیمی: ۱۳۹۰) با این تفاسیر، واضح است که حکومت آل سعود مایل است نظام هم‌پیمان ایران در سوریه سرنگون شود و منطقه نفوذ خود را در کنار مرزهای ایران و در قلب محور مقاومت گسترش دهد. عربستان سعودی همواره پشتیبان مالی و فکری گروه‌های سلفی و وهابی تندرو در منطقه و جهان بوده است. گروه طالبان به عنوان یکی از معروف‌ترین گروه‌های افراطی، تندرو و خشن و بسیاری از گروه‌های با همین رویه در عراق، مصر، اردن، پاکستان، افغانستان و ایران، تحت حمایت عربستان بوده‌اند. این کشور از این گروه‌ها جهت پیشبرد منافع خود استفاده می‌کند و نگاهی ایدئولوژیک به منطقه دارد. در همین راستا، گزارش‌های رسیده حاکی از نقش عربستان سعودی و پشتیبانی مالی مخالفان حکومت سوریه به خصوص از گروه‌های سلفی رادیکال است. (Chossudovsky: 2011) بنابراین موارد، انتظار منطقی ما این است که عربستان سعودی به عنوان قدرت درجه دوم منطقه‌ای، در مواجهه با ایران به عنوان قدرت عمده منطقه، در سوریه با جدیت علیه حکومت آن حرکت نموده و قدرت ایران را به چالش بکشاند و این استراتژی در هم پوشانی با منافع امریکا یعنی تک قطب قرار گرفته است. در ارزیابی اقدامات عربستان می‌توان گفت، در فرصت بهار عرب، ملک عبدالله شیپور تغییر در سوریه را به صدا درآورده است. وی در بیانیه‌ای غیرمنتظره گفت که ادامه کشتار در خیابان‌های سوریه برای عربستان غیرقابل قبول است و توسط اسلام (وی خود را نماینده اسلام می‌داند) چشم پوشی نمی‌شود. (Zaka Syed: 2011) سعودی‌ها مایل‌اند

اسد را سرنگون سازند و همانگونه که آورده شد، برای این تصمیم دلایل ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی فراوانی دارند و در این راهبرد، ترمزی به نام امنیت اسرائیل، مانند آنچه که برای امریکا دغدغه است، وجود ندارد.

۴. ترکیه

با شروع تحرکات در سوریه، موضع ترکیه نیز به موضوعی پیچیده و متغیر تبدیل شده است. سیاست ترکیه در چرخش‌های متعدد از میانجیگری و داوری به مهیا کردن امکانات و مدیریت مخالفان تا لشگرکشی و تهدید به جنگ متمایل شده است. چگونه می‌توان این نوع رفتار متخاصمانه ترکیه در قبال سوریه را تحلیل نمود؟ آیا تئوری تک قطبی - چندقطبی هانتینگتون پاسخگوی این سؤال است؟ همان طور که گفتیم از نظر هانتینگتون، تاثیر متقابل دو عنصر قدرت و فرهنگ موجب شکل‌گیری اتحادها و عداوت‌ها در آینده خواهد شد. براین اساس، احتمال همکاری میان قدرت‌هایی که مشترکات فرهنگی دارند، بیشتر از کشورهایی است که تفاوت‌های مشخصی دارند. بنابراین، امریکا باید به دنبال قدرتی باشد که اشتراکات بیشتری با او داشته باشد و اتحاد با او در برابر قدرت عمده منطقه‌ای را دنبال نماید. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۵۵) با تمامی سودی که امریکا از اتحاد با سعودی‌ها برده‌اند، اما با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و مشخص شدن اتباع عربستان سعودی به عنوان عاملان این حادثه، عده‌ای از سیاستمداران و افکار عمومی امریکایی، به انتقاد از حمایت بی‌قید و شرط از این کشور پرداختند و عربستان سعودی را غیرقابل اعتماد و ناشایست می‌دانند. نظام سیاسی و ایدئولوژی عربستان سعودی دارای اختلافات فراوانی با امریکاست و هر دو طرف نیز این موضوع را خوب می‌دانند. بنابر نظر هانتینگتون، انتظار ما این است که امریکایی‌ها بازیگری به نام ترکیه را که دارای اشتراکات فرهنگی و سیاسی بیشتری با ایشان است را به عنوان شریک خود در خاورمیانه و در قرن جدید انتخاب نمایند. بنابراین انتظار، باید به تحلیل عملکرد ترکیه پردازیم. از جهتی دیگر، ممکن است این سؤال پیش آید که آیا می‌توان ترکیه را که دارای توانایی‌های اقتصادی، تکنولوژیکی و نظامی، حتی در مواردی بالاتر از ایران است را به عنوان قدرت درجه دوم منطقه‌ای و پایین‌تر از ایران قرار داد؟ پاسخ به این سؤال نیازمند بازبینی و تبیین خط سیر اتفاقات داخلی ترکیه و سیاست خارجی آن طی



دهه اول قرن جدید میلادی است. با عنایت به فلسفه بنیانگذاران جمهوری ترکیه، سیاست نگرش به غرب، به عنوان اصل نخست کمالیسم، سیاست خارجی ترکیه را در قبال خاورمیانه تحت تاثیر قرار داده بود؛ به گونه‌ای که پس از جنگ جهانی دوم، منطقه خاورمیانه در درجه دوم اهمیت برای سیاست خارجی ترکیه قرار گرفته بود. (امیدی و رضایی، ۱۳۹۰: ۷) بنابر میراث آتاتورک، ترکیه از خاورمیانه و جهان اسلام دور افتاده است و سیاست خارجی این کشور با منطقه ژئوپولیتیکی و همچنین تاریخ آن متناسب نبوده است. براین اساس، ترکیه خود را کشوری خاورمیانه‌ای نمی‌داند و در این منطقه نفوذ چندانی نداشته است، تا براساس نظریه هانتینگتون، بتوان آن را قطب منطقه‌ای و یا قدرت اول منطقه‌ای معرفی نمود. اما با ورود به قرن جدید، کاملاً روشن شده است که ترک‌ها عمیقاً از شرکای اروپایی خود ناامید شده‌اند و قول اروپایی‌ها برای بررسی عضویت ترکیه در این اتحادیه زودتر از ۲۰۱۵ نمی‌باشد و آنان به طور همزمان، قتل ارمنه در سال ۱۹۱۵ توسط ترکیه را به رسمیت شناخته و حل مسئله قبرس را مطالبه کرده‌اند. (Grigoryan and Grigoryan: 2011) با گذشت زمان، اشتیاق ترکیه برای دنبال کردن مسیر پیوستن به اتحادیه اروپا تبدیل به یأس شده است و سیاست خارجی ترکیه نیز با این درک به سمت گزینه‌های دیپلماتیک غیراروپایی رفته است. (Falk: 2011) بنابراین، ترکیه در قرن جدید به خاورمیانه نگاه می‌کند و خواهان نفوذ در آن است. در این راستا، ترکیه بازی "راه نئوعثمانی‌گری" همراه با نوستالوژی احیای ابرقدرتی قرن ۱۶ و ۱۷ را شروع کرده است. (Global Research: 2011) آنکارا می‌خواهد به یک رهبر منطقه‌ای تبدیل شود و از ایالات متحده می‌خواهد که قبل از هر اقدام منطقه‌ای، مورد مشورت قرار گیرد. (Cagaptay: 2011) از طرفی دیگر، به نظر می‌رسد در اوایل دولت باراک اوباما، تصمیم گرفته شده است که ترکیه دروازه اصلی ایالات متحده به خاورمیانه باشد و این تصمیم در راستای کاهش حضور ایالات متحده در خاورمیانه، مواجهه با ایران و سوریه، و همچنین میانجی صلح جامع اعراب و اسرائیل است. (Badran: 2011) بنابراین، با در نظر گرفتن نظریه تک قطبی چندقطبی هانتینگتون، می‌توان استراتژی ترکیه و امریکا در ابتدای قرن جدید و همچنین در سوریه را تبیین نمود. آنکارا به عنوان قدرت درجه دوم در منطقه خاورمیانه، خواهان رسیدن به قدرت اول است و در این راه باید قدرت ایران را به چالش بکشاند و این در همپوشانی با منافع تک قطب یعنی ایالات متحده

است. سیاست خارجی ترکیه در حال تحرک در حوزه ژئوپولیتیکی خود است و این کشور برای تبدیل شدن به قطب در جهان تک قطبی آینده تلاش می‌کند (Grigoryan and Grigoryan: 2011) از سال ۲۰۰۲ و با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه، احمد داوود اوغلو، استاد روابط بین‌الملل، مشاور قبلی اردوغان و وزیر امور خارجه کنونی، نظریه پرداز سیاست خارجی این کشور بوده است. داوود اوغلو در کتاب "عمق استراتژیک"، پیشنهادات خود را در مورد سیاست خارجی ترکیه منعکس نموده است. او می‌گوید سیاست خارجی ترکیه نامتعادل است و تاکید بیش از حد به روابط با اروپا و امریکا و نگاه به غرب، این کشور را از خاورمیانه و شمال آفریقا یعنی محدوده امپراتوری عثمانی دور کرده است. از نظر داوود اوغلو، ترکیه مانند روسیه، مصر و ایران، دارای شاخص‌های هویتی متکثر است و باید سیاست خود را براساس این هویت متنوع تنظیم کند. ترکیه با خاورمیانه، قفقاز، اروپا و بالکان همسایه است، اما جزو هیچ کدام از آنها نیست و باید با همگان تعامل سازنده داشته باشد و جهت‌گیری به یک سمت، نوعی عدم توازن در سیاست خارجی ترکیه به وجود می‌آورد. (امیدی، رضایی، ۱۳۹۰: ۹-۱۰) وی در کتاب مذکور، معتقد است: «ترکیه به دلیل موقعیت جغرافیایی و تاریخی خاص خود، دارای عمق استراتژیک است». به همین دلیل ترکیه را در زمره کشورهای کوچکی قرار می‌دهد که آنها را قدرت‌های مرکزی می‌نامد. او معتقد است که ترکیه نباید خود را محدود به نقش منطقه‌ای در بالکان یا خاورمیانه کند؛ چرا که کشوری مرکزی است و نه منطقه‌ای و بنابراین، باید نقش رهبری را در چندین منطقه ایفا کند؛ چیزی که به این کشور در نظام بین‌الملل اهمیت استراتژیک می‌دهد. از دید داوود اوغلو، ترکیه به همه مناطق خاورمیانه، بالکان، قفقاز، آسیای مرکزی و خزر، مدیترانه، خلیج فارس و دریای سیاه تعلق دارد و در همه این مناطق می‌تواند نقش رهبری را به عهده گرفته و اهمیت استراتژیک جهانی برای خود کسب کند. (دهقانی، ۱۳۹۰) از نظر داوود اوغلو، هویت نقطه کانونی باید در حوزه سیاست خارجه ترکیه باشد. او بحث خود را از این نکته آغاز می‌نماید که ترکیه همانند ایران، روسیه و مصر در یک منطقه خاص واقع نشده است که بتواند هویت آن منطقه را به خود بگیرد و بنابراین، سیاست خارجی خود را باید بر همین اساس پایه ریزی کند. ترکیه با اروپا، خاورمیانه، قفقاز و بالکان همسایه است، اما جزو هیچ یک از آنها نیست و در عین حال به دلیل موقعیت

ژئوپلیتیکی خود، ناگزیر از تعامل با آنهاست. (قهرمان پور: ۱۳۸۸)

دکترین استراتژیک ترکیه نوین را نوع‌ثمانی‌گری نام نهاده‌اند. از جمله مولفه‌های این دکترین عبارتند از: ۱- ترکیه باید نقش پررنگ فعال و متناسب با گذشته پرشکوه و عمق جغرافیایی خود ایفا کند. ۲- برای اجرای آن باید روی قدرت نرم خود سرمایه‌گذاری کند؛ زیرا به نظر او کشورش با همه مناطق یاد شده دارای روابط تاریخی و فرهنگی است. ۳- نهادهای سیاسی داخلی این کشور می‌توانند الگویی برای کشورهای این مناطق باشند. ۴- اقتصاد آن بازوی قدرتمندی برای پشتیبانی از این روابط است. ۵- باید در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، نقش مهمی را ایفا نمود. ۶- با همکاری اقتصادی، سیاسی و امنیتی با کشورهای منطقه نیاز به مداخله قدرت‌های خارجی را از بین برد. ۷- به جای التماس و صرف هزینه‌های گزاف برای پیوستن به اتحادیه اروپا، باید روی کشورهای منطقه سرمایه‌گذاری کند؛ به‌ویژه کشورهایی که زمانی جزو امپراتوری عثمانی بودند. (امیدی، رضایی، ۱۳۹۰: ۱۱) ترکیه نگاه خود را تغییر داده است و به خاورمیانه و شمال آفریقا نگاه می‌کند، اما این بدین معنی نیست که چشم از غرب فروبسته است. در واقع رهبران ترکیه خواستار تعادل در ارتباطشان با غرب و شرق هستند و نه از دست دادن غرب؛ ترکان، نوع‌ثمانی‌گری را متفاوت با عثمانی‌گری می‌دانند و این سیاست خود را پویا و انعطاف‌پذیر می‌دانند. در این رویکرد، شیوه رفتاری ترکیه بر مبنای قدرت هنجارهای سیاسی اقتصادی، دیپلماسی فرهنگی و نفوذ در سرزمین‌های امپراتوری عثمانی است. عثمانی‌گرایی جدید، ترکیه را به عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای می‌بیند. ویژگی دیگر عثمانی‌گرایی جدید، پذیرفتن اهمیت جهان اسلام به اندازه غرب است. انعطاف و عمل‌گرایی در ارتباط با شرق مفقود شده است، در حالی که عثمانی‌گرایی جدید، آن را به عنوان یک واقعیت ژئوپلیتیک می‌پذیرد. (همان: ۱۲) با در پیش گرفتن مرحله اول سیاست نوع‌ثمانی‌گری استراتژی صفر کردن مشکلات با همسایگان به اجرا درآمد. براساس این استراتژی، ترکیه تلاش می‌کند اختلافات سیاسی فرهنگی خود را با همسایگان و بعضی از گروه‌های قومی در منطقه، از جمله کردها و نیز با ارمنستان، حل و فصل کند. در این دوره سیاست خارجی ترکیه بر مبنای صفر کردن مشکلات با همسایگان،

به شیوه‌ای مثبت مشخص شد، که احتمالاً منعکس کننده افزایش مشکلات داخلی و سرخوردگی‌های ناشی از تلاش برای پیوستن به اتحادیه اروپا بوده است (2011 Falk: مرحله اول نوع‌ثمنی‌گرایی ترکیه یعنی صفر کردن مشکلات با همسایگان را به روشنی می‌توانیم در دهه اول قرن بیست و یکم مشاهده نماییم. در این دوره ترکیه به بازیگری فعال برای حل و فصل اختلافات در خاورمیانه تبدیل می‌شود، از جمله میانجیگری مذاکرات هسته‌ای میان ایران و غرب، بحران سیاسی در لبنان، شکاف اعراب و اسرائیل، مذاکرات بین اسرائیل و سوریه و کمک به جنبش ائتلاف ملی در عراق. (Wagner: 2011) برای مثال رقم مبادلات اقتصادی ایران و ترکیه از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸، هر سال یک میلیارد دلار افزایش یافته و به ۱۰ میلیارد دلار رسیده است (امیدی و رضایی، ۱۳۹۰: ۱۹) اعتمادسازی و گسترش روابط ترکیه با جهان عرب نیز همچنان نمود بسیاری داشته است، به خصوص ژستی که اردوغان در کنفرانس داووس ۲۰۱۰، در برابر رئیس جمهور اسرائیل اتخاذ نمود و وی را آدمکش نامید، زنگ پا نهادن ترکیه به قلب خاورمیانه را به صدا درآورد. در خصوص رابطه ترکیه با سوریه باید در نظر داشت که این رابطه سال‌ها تلخ بود و مشخصاً چهار موضوع حمایت سوریه از پ.ک.ک شامل نگهداری از عبدالله اوجالان، رهبر این حزب در آن زمان، مناقشات بر سر آب، موقعیت سوریه در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی و ادعای سوریه بر استان حتای ترکیه، موجبات تلخی این روابط بودند. اتهامات ترکیه و تقویت نظامی این کشور در مرزها، سوریه را مجبور کرد که موافقت‌نامه ادنا، مبنی بر پایان حمایت از پ.ک.ک و اخراج اوجالان را در ۲۰ اکتبر سال ۱۹۹۸، امضا نماید. (هنسن، تافت، ویول، ۱۳۹۰: ۱۶۱) این در حالی است که با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، روابط این کشور با سوریه نیز بسیار پیشرفت نمود؛ به طوری که اردوغان به عنوان نخست وزیر ترکیه، در سال ۲۰۰۴ و در پاسخ به سفر اسد، به این کشور سفر نمود. وی در این سفر، چشم‌انداز روابط دو طرف را مثبت و خوش‌بینانه ارزیابی نمود. همچنین وی در سال ۲۰۰۹، به اسد می‌گوید: «سوریه برای ما نه تنها بازاری با بیست میلیون نفر جمعیت، بلکه دروازه‌ای به سوی خاورمیانه با جمعیت ۳۰۰ میلیون نفر محسوب می‌شود». (امیدی، رضایی، ۱۳۹۰: ۲۱) این در حالی است که چندی بعد از شروع حوادث سوریه، رهبران ترک طرفین



را به خویشتن داری و مامشات دعوت می‌کردند و همچنان بشار اسد را به رسمیت می‌شناختند، اما با گذشت زمان، انگیزه ترک‌ها در جهت سرنگونی اسد راسخ گردید و در این مسیر از هیچ اقدامی حتی تهدید به حمله نظامی فروگذار نکردند. ترکیه همسایه بزرگ سوریه، به مقابله با این کشور پرداخت و درهای خود را برای هزاران نفر از پناهندگان سوری گشود و به سوریه اولتیماتوم نهایی داده است و حتی او را تحدید به دیوان بین‌المللی دادگستری نموده است. (Zaka Syed: 2011) چگونه می‌توان این حرکت ترکیه را تبیین نمود؟ آیا ترکیه استراتژی نئوعثمانی‌گری خود را کنار نهاده است؟ چرا برخلاف سیاست صفر کردن مشکلات در سوریه عمل می‌کند؟ در پاسخ به سؤال فوق می‌توان گفت که شدت گرفتن حوادث در سوریه، ترکیه را مجبور به رها کردن سیاست صفر کردن مشکلات کرده است. (Baroud:2011) به عبارتی دیگر، در شش ماه نخست ماجرای سوریه، ترکیه تصمیم نهایی در مورد برخورد با بشار اسد را نداشت، اما با گذشت زمان، بدون شک اردوغان آتش در سوریه را به عنوان یک فرصت منحصر به فرد تاریخی برای تسلط منطقه‌ای دید و در حال شرط‌بندی و ریسک در سوریه است. (Wagner: 2011) آنکارا در بازی خود در حال منزوی کردن و مجازات بشار اسد است و معتقد است سرمایه‌گذاری بر روی او با صرفه نیست. (Baroud: 2011) در حال حاضر، آنکارا متوجه شده است که اسد آینده‌ای ندارد، بنابراین باید روی شورش‌ها سرمایه‌گذاری کند. (Badran: 2011) سیاست خارجی ترکیه مویید این است که رویکرد اخلاقی به سیاست، چشم‌انداز خامی است و در این راه ممکن است نیاز به قربانی کردن دیگران به نفع خود باشد. (Baroud: 2011) سخنان مقامات ترک نیز تصدیق‌کننده مطالب پیشین است. به گزارش دیلی استار در انتهای تابستان ۹۰، اردوغان نخست وزیر ترکیه گفت: «حکمرانان سوریه که روزی هم‌پیمان نزدیک ترکیه بوده‌اند، در عوض سرکوب خونبار مردم خود، سقوط خواهند کرد». رجب طیب اردوغان همچنین پیش‌بینی کرد که انزوای سوریه عمیق‌تر شود. (سیاست روز: ۱۳۹۰) همچنین وزیر خارجه ترکیه در دیدار با مخالفان، خطی مشی این کشور را به صورت بارزی نشان داد. به گزارش روزنامه لبنانی النهار در پاییز ۹۰، احمد داوود اوغلو، وزیر خارجه ترکیه برای نخستین بار به صورت رسمی با نمایندگان

شورای مخالفان سوریه در آنکارا دیدار کرد. در این دیدار، داوود اوغلو از نمایندگان مخالفان سوری خواست تا وحدت خود را حفظ کنند و به سمت مرحله مسالمت‌آمیز انتقالی و تحقق دموکراسی در سوریه حرکت کنند. وی در ادامه تأکید کرد که شرایط کنونی در سوریه نمی‌تواند ادامه پیدا کند. (خبرآنلاین: ۱۳۹۰)

در پاسخ به سؤال بعدی باید گفت، رهبران ترکیه سیاست نوعثمانی‌گری را کنار نهاده‌اند بلکه به فاز دوم این سیاست گام گذاشته و یا به عبارتی دیگر، بعد از صفر کردن مشکلات با همسایگان، نوبت خیز ترکیه به عنوان بازیگر قدرتمند و اول منطقه‌ای می‌رسد و در حال حاضر، راه آن از دمشق می‌گذرد. باید گفت مانور دیپلماتیک در حال وقوع است؛ باز در خاورمیانه و میان ایران و ترکیه که برای موقعیت خود در سوریه تلاش می‌کنند. (Wagner: 2011) اگر به صحبت‌های اردوغان بعد از پیروزی در انتخابات ژوئن ۲۰۱۱ دقت کنیم، متوجه ورود ترکیه به مرحله دوم نوعثمانی‌گری می‌شویم. وی می‌گوید: «امروز از استانبول تا بوسنی پیروز شده، از ازمیر تا بیروت، از آنکارا تا دمشق، از دیاربکر تا رام‌الله، نابلس، جنین، کرانه باختری، قدس و غزه پیروز شده، امروز از ترکیه تا خاورمیانه، قفقاز، بالکان و اروپا پیروز شده است». (امیدی، رضایی، ۱۳۹۰: ۱۴)

به عبارتی دیگر، باید گفت که اردوغان در حقیقت نقشه امپراتوری عثمانی را ترسیم نموده است و بیدار شدن این امپراتوری را نوید داده است. مهم‌ترین ویژگی استراتژی نوعثمانی‌گری ترکیه، نگاه به خاورمیانه و نفوذ و تأثیرگذاری بر آن است و این سیاست با حوادث و خیزش‌های مردمی خاورمیانه مقارن شده و در سوریه نیز به واسطه اقداماتی، فرصت بسیار مناسبی برای ترکیه به وجود آمده است. همانگونه که اردوغان گفت، سوریه دروازه ورود ترکیه به خاورمیانه عربی است. در واقع تنها مسیری که ترکیه در حال حاضر به آن امیدوار است، سوریه است تا بتواند از راه تغییر در سوریه، موقعیت منطقه‌ای خود را بهبود بخشد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت مهم‌ترین دلیل بازی‌های اخیر ترکیه، خلاص شدن از یک تنگنای شدید جغرافیایی است. در این میان، روابط نزدیک حزب عدالت و توسعه ترکیه با اخوان المسلمین سوریه که مهم‌ترین بخش اپوزیسیون این کشور می‌باشند را نیز باید در نظر داشت. در واقع از نظر بسیاری از ناظران، با توجه به نفوذ ترکیه بر بسیاری از جریانات اپوزیسیون سوری، بحران اخیر در سوریه می‌تواند زمینه افزایش نفوذ ترکیه را در این منطقه فراهم آورد. در این میان،

باید توجه داشت که طبق نظریه هانتینگتون، امریکا می‌باید در برابر قدرت اول منطقه‌ای، قدرت‌های دوم را قوی ساخته و در هزاره جدید، وظایف منطقه‌ای را با آنان تقسیم نماید. ترکیه در طول تاریخ خود همکاری و اتحاد استراتژیک با امریکا داشته است، اما اکنون با ماموریت مهمی که با منافع خودش نیز همپوشانی دارد، به سمت خاورمیانه روان شده است. در پی اتخاذ رویکرد جدید در سیاست خارجی ترکیه بود که ساموئل هانتینگتون، در کتاب برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی از ترکیه به عنوان یکی از شش کشور بزرگ اسلامی که بالقوه و بالفعل توانایی رهبری جهان اسلام را دارد، نام برده است. (امیدی، رضایی، ۱۳۹۰: ۱۲) کارشناسان امریکایی، شانس بسیاری برای فرضیه ظهور قطب اسلامی تعریف می‌کنند. واشنگتن به احتمال زیاد قادر به درک سیاست خارجی ترکیه است و مایل است که ترکیه جایگزین ایران به عنوان رهبر معنوی جهان اسلام شود. (Grigoryan and Grigoryan: 2011)

نتیجه‌گیری

با شکل‌گیری بحران سیاسی در سوریه، بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای براساس منافع و علایق خود جهت‌گیری‌های متفاوتی را در رابطه با این کشور که اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خاصی در منطقه خاورمیانه دارد، اتخاذ نموده‌اند. در این میان تلاش پیگیر برخی دولت‌ها برای ساقط کردن حکومت اسد از جلوه‌های بارز تحولات سوریه محسوب می‌شود که بر پیچیدگی اوضاع این کشور افزوده است. در این مقاله تلاش شد تا با بهره‌گیری از نظریه نظام تک قطبی - چندقطبی هانتینگتون، به واکاوی انگیزه‌ها و اهداف مهم‌ترین بازیگران معارض با نظام سوریه پرداخته شود. البته با توجه به کثرت بازیگران معارض، تنها به امریکا، عربستان و ترکیه که تاثیرگذارترین بازیگران معارض محسوب می‌شوند، پرداخته شد. مهم‌ترین یافته‌های مقاله حاکی از آن است که اهم اهداف امریکا در منطقه خاورمیانه را می‌توان در تامین امنیت و منافع رژیم صهیونیستی، تضعیف جبهه مقاومت، گسترش نفوذ و هژمونی منطقه‌ای، تضعیف ایران به عنوان نماد اسلام سیاسی در منطقه و همچنین تامین امنیت انرژی خلاصه نمود. در این میان، سقوط رژیم اسد می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت جایگاه اسرائیل و تضعیف جبهه مقاومت و همچنین

تغییر موازنه قوا به نفع امریکا و به زیان جمهوری اسلامی ایران که بدون شک قدرت اول منطقه‌ای در خاورمیانه و مهم‌ترین چالشگر ایالات متحده در منطقه می‌باشد، ایفا نماید. براساس نظریه هانتینگتون، امریکا برای دسترسی به اهداف خود می‌تواند با قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای که معمولاً با قدرت اول منطقه‌ای تضاد منافع دارند، همکاری و تقسیم کار نماید. یکی از قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای که از دیرباز همکاری‌های گسترده‌ای با ایالات متحده امریکا داشته عربستان سعودی بوده است. این کشور از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به عنوان موازنه کننده و مانعی برای جلوگیری از تأثیرات منطقه‌ای و نفوذ ایران، ایفای نقش نموده است. عربستان سعودی خود را قطب جهان اسلام می‌داند و وجود خانه کعبه نیز مزید علت شده است. حکام عربستان از یک طرف لازمه بقا خویش و حضور مقتدرانه در منطقه را در اتحاد قوی با امریکا می‌دانند و از طرفی دیگر، خود را رهبر جهان تسنن معرفی می‌نمایند که وظیفه دارد در مقابل ایران شیعی، مقاومت و از نفوذ آن جلوگیری نماید. با این همه در سال‌های اخیر مشخص شد که سعودی‌ها در رقابت با ایران، متحمل شکست‌های سنگینی شدند. تحولات لبنان و قدرت‌گیری شیعیان نزدیک به ایران در عراق، در کنار نفوذ معنوی روزافزون ایران در یمن و بحرین، که از دیرباز حیاط خلوت عربستان سعودی محسوب می‌شود و همچنین تحولات اخیر مصر، زنگ خطر را برای این کشور به صدا درآورده است. در چنین شرایطی، عربستان سعودی تلاش می‌کند تا با حمایت از بنیادگرایان سنی در سوریه، موازنه قوا در منطقه را تغییر داده و ناکامی‌های خود را در مقابل ایران، در سوریه جبران نماید. گذشته از ناکامی‌های نسبی در مقابل ایران، باید توجه داشت که ایدئولوژی رهبران این کشور نیز نه به مذاق امریکایی‌ها خوش می‌آید و نه جوانان خواهان تغییر در خاورمیانه و لذا ایالات متحده برای دسترسی به اهداف خود، به گزینه دیگری نیز توجه داشته است. ترکیه بازیگر دیگر منطقه‌ای است که از دیرباز متحد استراتژیک امریکا بوده است، اما باید در نظر داشت که تا ابتدای سده بیست و یکم، جسم این هم پیمان در منطقه و روحش در اروپا سیر می‌کرد و تنها از سال ۲۰۰۲ و با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه بود که این کشور به خاورمیانه روی بازگرداند. ترک‌ها خوب می‌دانند که در شرق اروپا راه بسته است و نمی‌توانند نفوذ

ژئوپولیتیکی خود را گسترش دهند، بنابراین باید بر سرزمین‌های آباء و اجدادی، یعنی قلمرو امپراتوری عثمانی سرمایه‌گذاری کنند. نفوذ در منطقه بالکان و خاورمیانه می‌تواند قلمروی ژئوپولیتیکی ترکیه را گسترش داده و بالتبع این کشور را تبدیل به قدرت عمده منطقه‌ای نماید. این استراتژی توسعه ترکیه جدید است که آن را نوعثمانی‌گری گفته‌اند و فعلاً در همپوشانی با منافع امریکا قرار گرفته است. در این راستا، ترکیه برای دسترسی به خاورمیانه و افزایش نفوذ در این منطقه، منافع خود را در بودن دولتی دست‌نشانده در سوریه می‌بیند نه دولتی هم‌پیمان ایران در مرزهای این کشور. بر این اساس، می‌توان تلاش‌های گسترده این کشور برای سازماندهی اپوزیسیون سوریه را مورد توجه قرار داد. همچنین لازم به ذکر است که اخوان‌المسلمین سوریه به عنوان قویترین جریان اپوزیسیون در این کشور پیوندهای عمیقی با دولت ترکیه دارد. با توجه به موارد فوق می‌توان گفت که منافع سه کشور فوق در سوریه، به سطح بالایی از همپوشانی رسیده است؛ امریکا به دنبال تضعیف جبهه مقاومت، عربستان به دنبال گسترش نقش‌آفرینی و جلوگیری از نفوذ ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی ایران در منطقه و ترکیه، گسترش نفوذ در خاورمیانه و اعاده گذشته تاریخی خود را دنبال می‌کند. در این میان، جلوگیری از گسترش قلمرو ژئوپولیتیکی ایران، فصل مشترک انگیزه‌های بازیگران فوق است.

در پایان، باید توجه داشت که اگرچه نمی‌توان تمام حوادث روی داده در سوریه را به بازیگران خارجی نسبت داد و نظام سوریه نیز دارای ضعف‌های مختلفی است، اما با نگاهی دقیق، عمیق و راهبردی و به دور از فضا‌سازی رسانه‌ای، می‌توان متوجه شد که این ملاحظات استراتژیک بازیگران خارجی است که ضعف‌ها و کمبودهای داخلی سوریه را که نیازمند گفت‌وگو و رایزنی مسالمت‌آمیز است را به بحران عمیقی تبدیل کرده و آن را عرصه جنگ تمام‌عیار و خشونت‌آمیز گروه‌های مسلحی نموده که هیچ نشانه و عزمی برای گفت‌وگو و مصالحه از خود نشان نمی‌دهند. بنابراین، در تحلیل حوادث سوریه بیش از اینکه به مختصات داخلی توجه شود، باید به نحوه کنش بازیگران ذی‌نفع و ملاحظات راهبردی و ایدئولوژیک منطقه‌ای و جهانی پرداخت.*

منابع

الف - فارسی

- اسدی، علی اکبر. ۴ آبان ۱۳۹۰. تحولات جهان عرب و دگرگونی در ائتلاف‌های منطقه‌ای، نوشته شده در وبگاه موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، در: www.tisri.org.
- امیدی، علی و فاطمه رضایی. ۱۳۹۰. عثمانی‌گری جدید در سیاست خارجی ترکیه: شاخص‌ها و پیامدهای آن در خاورمیانه، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰.
- اردوغان، سقوط حکومت سوریه را پیش‌بینی کرد. ۲۶ شهریور ۱۳۹۰. وبگاه *سیاست روز*، در: www.siasatrooz.ir.
- افشای سفر محرمانه نخست‌وزیر قطر به اسرائیل برای حمله به سوریه. ۵ آبان ۱۳۹۰. وبگاه *جوان آنلاین* در: www.javandaily.com.
- بررسی تحولات منطقه در گفت‌وگو با دکتر ولایتی. ۱۰ خرداد ۱۳۹۰. نوشته شده در پایگاه *اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)* در: farsi.khamenei.ir.
- بشار اسد و تهدید به زلزله. ۹ آبان ۱۳۹۰. نوشته شده در وبگاه *مردمسالاری* در: www.mardomsalari.com.
- جوادی فتح، سارا. ۱۳۸۴. سوادهای ایالات متحده در طرح خاورمیانه بزرگ، *مجله راهبرد*، شماره ۳۵، بهار.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. ۱۳۹۰. *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پاپلی.
- دهقانی، رضا. دی ۱۳۹۰. دکترین عمیق استراتژیک داود اوغلو: <http://rdehqani.blogfa.com/post-26.aspx>
- دیدار رسمی داوود اوغلو با مخالفان سوریه. ۱۳۹۰/۷/۲۷. پایگاه خبری خبرآنلاین، در: www.khabaronline.ir.
- سراج، رضا. ۵ آبان ۱۳۹۰. نگاه راهبردی به پشت پرده بی‌ثبات‌سازی سوریه، نوشته شده در *پایگاه خبری جوان دیلی* در: www.javandaily.com.
- تهدید بی‌سابقه بشار اسد. ۱۲ مهر ۱۳۹۰. نوشته شده در *پایگاه خبری تحلیلی فرارو* در:

www.fararu.com

تهدید سوریه، تهدید همه منطقه است. ۴ شهریور ۱۳۹۰. وبگاه شبکه تلویزیونی خبری *العالم* در: www.fa.alalam.ir.

صادق‌الحسینی، محمد. ۱۴ تیر ۱۳۹۰. نوشته شده در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در: farsi.khamenei.ir.

قهرمان‌پور، رحمن. ۱۳۸۸. اندیشه‌های داود اوغلو معمار سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعاتی استراتژیکی خاورمیانه. <http://www.asnoor.ir/Public/Articles/ViewArticles.aspx?Code=183083>

کگلی، چارلز دلبلیو، ویتکف، اوجین آر. بهار ۱۳۸۸. *سیاست خارجی امریکا، الگو و روند*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، وزارت امور خارجه.

موسوی، سیدحسین. ۱۳۸۸. بلندی‌های جولان و امنیت رژیم صهیونیستی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دوازدهم، شماره دوم، تابستان ۸۸، شماره مسلسل ۴۴. موسوی، سیدحسین. ۱۳۸۸. مذاکرات سوریه و اسرائیل: مبانی، روند و پیچیدگی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دوازدهم، شماره اول بهار ۸۸، شماره مسلسل ۴۳. ندیمی، رامین. ۴ آبان ۱۳۹۰. وبگاه موسسه *مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران*، در: www.tisri.org.

هراس تل‌آویو از تهدید بشار اسد. ۱۸ مهر ۱۳۹۰. وبگاه *ایران دیپلماتیک* در: www.irdiplomatic.com.

هنسن، برت و پترتافت و آندر و یول. ۱۳۹۰. *راهبردهای امنیتی و نظم جهانی امریکایی «قدرت از دست رفته»*، ترجمه دکتر سیدامیر نیاکویی و دکتر احمد جانسیز، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.

ب - انگلیسی

Akl, May. April, 19, 2011. The false hope of revolution in syria. <http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/04/19/why-the-syrian-case-is-different>.

Assl, Nima Khorrani. April 8, 2011. Arab Spring: Syrian Episode. www.foreignpolicyjournal.com/2011/04/08/arab-spring-syrian-episode/.

Al-Najjar, Ahmad. October 6, 2011. Irreparable Cracks in the Syrian Regime. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/10/06/irreparable-cracks-in-the-syrian-regime/>.

Badran, Tony. December 1, 2011. How Assad Stayed In Power—And How He'll Try to Keep It. <http://www.foreignaffairs.com/articles/136707/tony-badran/how-assad-stayed-in-power—and-how-hell-try-to-keep-it>.

Badran, Tony. August 16, 2011. Obama's Options in Damascus. <http://www>.

foreignaffairs.com/articles/68129/tony-badran/obamas-options-in-damascus.

Baroud, Ramzy. November 26, 2011. Zero-Problems Foreign Policy No More: Turkey and the Syrian Abyss. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/11/26/zero-problems-foreign-policy-no-more-turkey-and-the-syrian-abyss/>.

Baroud, Ramzy. November 19, 2011. Syria Uprising Falls Victim to Power Plays. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/11/19/syria-uprising-falls-victim-to-power-plays/>.

Baroud, Ramzy. August 7, 2011. Competing Narratives in Syria: Between Tired Slogans and a Looming Dawn. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/08/07/competing-narratives-in-syria-between-tired-slogans-and-a-looming-dawn/>.

Baroud, Ramzy. October 6, 2011. The Syrian Uprising: U.S. Follows a Failed Path-<http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/10/06/the-syrian-uprising-u-s-follows-a-failed-path/>.

Bolton, K. R. February 22, 2011. Iran: The Next Domino? <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/02/22/iran-the-next-domino/>.

Brookings. March 19, 2009. On a New Footing: U.S.-Syria Relations. http://www.brookings.edu/articles/2009/0319_syria_saab.aspx.

Cagaptay, Soner. June 26, 2011. The AKP's Underwhelming Victory. <http://www.foreignaffairs.com/articles/67965/soner-cagaptay/the-akps-underwhelming-victory#>.

Chossudovsky, Michel. June 17, 2011. The Destabilization of Syria and the Broader Middle East War. <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=25312>.

Chossudovsky, Michel. August 9, 2011. A Humanitarian War on Syria? <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=25955>.

Falk, Richard. May 20, 2011. Global Leadership: American Retreat, BRIC Ambivalence, and Turkey's Rise. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/05/20/global-leadership-american-retreat-brid-ambivalence-and-turkeys-rise/>.

Falk, Richard. August 20, 2011. Syria: Geopolitical Mentoring vs. Rehab for Addicted Geopolitical Leaders. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/08/20/syria-geopolitical-mentoring-vs-rehab-for-addicted-geopolitical-leaders/>.



- Falk, Richard. November 19, 2011. Turkey's Brilliant Statecraft: The Achievement of Ahmet Davutoglu. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/11/19/turkeys-brilliant-statecraft-the-achievement-of-ahmet-davutoglu/>.
- Geneive, Abdo. August 25, 2011. How Iran Keeps Assad in Power in Syria. <http://www.foreignaffairs.com/articles/68230/geneive-abdo/how-iran-keeps-assad-in-power-in-syria>.
- Global Research. September 15, 2011. Turkey takes over the Arab Spring. <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=26592>.
- Grigoryan ,Suren and Dr. Vardan Grigoryan. October 26, 2011. The Neo-Turkish Gambit. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/10/26/the-neo-turkish-gambit/>.
- Huntington, Samuel P. March/April 1999. The Lonely Superpower- <http://www.foreignaffairs.com/articles/54797/samuel-p-huntington/the-lonely-superpower>.
- Milani, Mohsen M. October 11, 2011. Iran and Saudi Arabia Square Off. <http://www.foreignaffairs.com/articles/136409/mohsen-m-milani/iran-and-saudi-arabia-square-off>.
- Brookings. April 24, 2008. U.S. Policy and Syria: Who's Converting Whom? http://www.brookings.edu/testimony/2008/0424_syria_rodman.aspx.
- Ó Cathail, Maidhc. November 19, 2011. Sanctioning Syria: The Long Road to Damascus. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/11/19/sanctioning-syria-the-long-road-to-damascus/>.
- Rabinovich, Itmar. April,10, 2011. Israel's Dilemma in Damascus. <http://www.foreignaffairs.com/articles/67721/itamar-rabinovich/israelsdillema-in-damascus>.
- Ulrich, Soraya Sepahpour. October 28, 2011. The Syria Imperative. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/10/28/the-syria-imperative/>.
- Wagner, Daniel. September 12, 2011. Turkey's High Stakes Foreign Policy Gamble. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/09/12/turkeys-high-stakes-foreign-policy-gamble/>.
- Zaka Syed, Aijaz. August 14, 2011. Splendid Isolation of Syria- <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/08/14/splendid-isolation-of-syria/>